

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان :

عمل و اقدام در قرآن- ۱- رفتار اجتماعی

چکیده :

پس از گذر از مراحل تبیین بنیادی ، اصولی و اخلاقی اسلام از دیدگاه الگوی مدیریت راهبردی مبتنی بر ارزشهای اسلامی و مشاهده بعضی شاهدها و مصادیق از آیات قرآنی در هر کدام از این زمینه ها

اکنون بایستی به محله جدیدی از این دیدگاه پردازیم که دارای تفاوتی با دیگر موضوعات گذشته میباشد .

مرحله اقدام و عمل که از یک نظر به موضوعات احکام و فقه اسلامی مربوط میگردد و از نظر دیگر در ادامه مراحل اندیشه ای و ذهنی و مفهومی است

این حیطه از موضوع مورد بررسی از مرحله مفهومی و ذهنی عبور کرده و به مرحله عینی و قابل حس میپردازد

به عبارتی از مرز مسئولیت عقل نظری به مسئولیت عقل عملی منتقل میشویم

در مدیریت راهبردی نیز پس از گذشت از مرحله تدوین سیاستها و اهداف و راهبردها ، به مرحله اجرا و اقدام میرسیم که قابل تطبیق و مقایسه با الگوی اسلامی مدیریت راهبردی مبتنی بر ارزشهای اسلامی است .

کلید واژه ها :

عمل، عبادت، نظم اجتماعی، سلامت اجتماعی، رفتار اجتماعی

محل اتصال مرحله اندیشه ای با مرحله انگیزشی

آیت الله جوادی آملی در مقایسه دو مرحله فوق چنین میفرماید :

در عزم و اراده و تصمیم کارهای عملی است که عقل عملی «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» کار می‌کند، این عقل اگر در جبهه جهاد داخلی فلج شد، فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ اَسْبِرَ نَحْتَ [عِنْدَ] هَوَى اَمِيرٍ»، شما چه آیه‌ای را می‌خواهید برای او بخوانید؟ او خودش آیه را تفسیر هم کرده! او مشکل علمی ندارد، مگر علم اثر دارد؟! علم چشم است، آن‌که می‌دود و از خطر نجات پیدا می‌کند عقل است؛ لذا فرمود ما این حرف‌ها را می‌زنیم تا شما عالم بشوید، علم نردبان است، هیچ کاری از نردبان به تنهایی ساخته نیست! ﴿وَ تِلْكَ اَلْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا اِلَّا الْعَالِمُونَ﴾، [۲۳] کسی که علم پیدا کرد نردبان دست اوست، حالا که نردبان در دست اوست اگر بالا نرود مشکل او حل نمی‌شود! فرمود از نردبان بالا رفتی می‌شوی عاقل، رفتی زمین گیر می‌شوی. این ﴿اَلْعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ یعنی این حرف‌هایی که ما می‌گوییم، اینها شما را - چه در حوزه و چه

در دانشگاه - باسواد می‌کند، اما آنکه انسان را به مقصد می‌رساند همان است که در روزهای قیل به عرض شما رسید، روز شهادت امام عسکری (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بود؛ این از بیانات نورانی آن حضرت است، فرمود اگر بخواهی به جایی برسید با کار حوزه و دانشگاه مشکلاتان حل نمی‌شود، این فقط به شما علم می‌دهد، آن‌که مشکل شما را حل می‌کند سجاده نماز شب است! این از غرر بیانات امام عسکری است، فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ»؛ [۲۴] «امْتِطَاءً» باب افتعال یعنی «أَخَذَ الْمَطِيَّةَ»، «مَطِيَّةً» یعنی مرکب راهوار. فرمود مگر نه اینکه مسافر مرکب می‌خواهد؟ پیاده که نمی‌شود که این راه طولانی را رفت، مرکب این راه نماز شب است! کسی که در شب بلند می‌شود و عده زیادی را دعا می‌کند، در روز که به فکر بستن راه این و آن نیست! روز هم حداقل به فکر حل مشکل دیگران است. به صورت حصر فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ»، «امْتِطَاءً» یعنی «أَخَذَ الْمَطِيَّةَ»، باید این مرکب را سوار بشوید! این بیان نورانی امام عسکری (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است این می‌شود عقل! آن کاری که آدم هر روز دارد می‌خواند و می‌نویسد و مثل اینها، علم است، این ممکن است که از آدم جدا بشود یا از آدم جدا نشود.

فرمود ما برای اینکه شما عاقل بشوید، یعنی «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» این کار را کردیم؛ این بالا دارد، پایین دارد، وسط دارد و عده‌ای هم همراه این هستند، ما حرف‌های خالی و خشک به شما نشان ندادیم! ما حرفی را گفتیم که صاحب حرف هم با آن هست، اگر یک «عَلِيَّ حَكِيمٍ» گفتیم، یک «عَلِيَّ حَكِيمٍ» هم به شما نشان دادیم؛ اگر یک «عَلِيَّ حَكِيمٍ» علمی نشانتان دادیم، یک «عَلِيَّ حَكِيمٍ» عملی هم که اهل بیت است به شما نشان دادیم، چون اینها «صراطِ اقوم» [۲۵] «هستند! إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ»، از این طرف هم اگر بخواهید بالا بروید راه هم همین است! «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ»، [۲۶] هر اندازه که شما این طناب را گرفتید بالا می‌روید! حالا ماها نمی‌توانیم، مطلب دیگری است؛ ولی طناب وصل است!

۲/شورا/تسنیم

ارزش و اهمیت عمل (چهل حدیث امام)

فرمود جناب باقر العلوم علیه السلام، به خیمه که ابلاغ کن به شیعیان ما که ما بی نیاز نمی‌کنیم از خداوند چیزی را. (یعنی به اعتماد به ما از عمل باز نمانید) و برسان به شیعیان ما که نرسد آنچه خدا هست مگر به عمل. و به شیعیان ما ابلاغ کن بزرگترین مردم در حسرت روز قیامت کسی است که وصف کند عدلی را، پس از آن مخالفت کند او را و عدول کند به سوی غیر آن. و ابلاغ کن به شیعیان ما که اگر قائم شدند به آنچه به آن مأمورند، (یعنی اگر اطاعت خداوند را کردند) آنها اهل نجات هستند فقط/چهل حدیث

فرمود: کسی است که طالب هدایت است، و طریق آنرا نمیداند و میخواهد که خیر به او برسد و عمل کند. پس از آن رو به شیعیان فرمود و گفت: به خدا قسم که با ما برائت و آزادی از خداوند نیست (یعنی از سخط و عذاب او)، و بین ما و خداوند خویشاوندی نیست، و ما بر خداوند حجتی نداریم، و تقرب به خدا حاصل نکنیم مگر به اطاعت و فرمانبرداری. و هر کس از شما مطیع خداوند باشد، فایده دارد به (حال) او ولایت و دوستی ما، و هر کس

فرمانبردار خدا نباشد از شماها، ولایت ما به او نفعی نرساند. وای بر شما مغرور نشوید، وای بر شما مغرور نشوید. (۱۱۲۰) / چهل حدیث

و هم در کفای شریف است که حضرت باقر العلوم، علیه السلام، فرمود: رسول خدا، صلی الله علیه و آله، ایستاد بر صفا پس فرمود: "ای اولاد هاشم، ای اولاد عبدالمطلب، من رسول خدا هستم بسوی شما و من شفقت دارم نسبت به شما، و همانا عمل من برای خود من است، و از برای هر یک از شما عمل اوست. نگویید که محمد از ماست و زود است که ما داخل شویم در آنجاییکه او داخل شود. نه! به خدا قسم، ای بنی عبدالمطلب، دوستان من از شما و غیر شما نیست مگر پرهیزگاران. آگاه باشید که من نمیشناسم ما را روز قیامت در صورتیکه بیایید و حمل کرده باشید دنیا را به پشتهای خود، و مردم دیگر بیایند نزد من در صورتیکه آخرت حمل آنهاست. (۱۱۲۱)

و هم در روایت جابر متقدم است که فرمود حضرت باقر العلوم، علیه السلام: ای جابر، مذاهب باطله و راییهای فاسده تو را گول نزنند که گمان کنی حب علی، علیه السلام، تو را بس است. آیا کفایت میکند برای مرد که بگوید من دوست میدارم علی، علیه السلام، را و دارای ولایت او هستم، و معذک فعال و دارای کثرت عمل نباشد؟ اگر بگوید من رسول خدا را دوست میدارم (با آنکه رسول خدا از علی بهتر است) پس از آن متابعت سیره او نکند و عمل به سنت او ننماید، از حب او نفعی برای او حاصل نشود. (۱۱۲۲) چهل حدیث

این است چند حدیث از احادیث شریفه صریحه به اینکه این اشتهای کاذبه که ما اهل دنیا و معصیت داریم غلط و باطل است، و از هوسهای شیطانیه و مخالف با عقل و نقل است. وضمیمه نما به آن آیات شریفه قرآنی، مثل قول خدای تعالی: کل نفس بما کسب رهینه. (۱۱۲۴) (و مثل قوله تعالی: فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره) (۱۱۲۵). و من یعمل مثقال ذره شریرا یره. و مثل قوله تعالی: لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت. (۱۱۲۶) چهل حدیث

تدبر و مسأله‌ی «عمل به قرآن»

از آنجا که ماهیت «عمل به قرآن» با ماهیت «تدبر» - مشابه و یکسان است، در اینجا مناسب است، راجع به مسأله‌ی مهم «عمل به قرآن» و رابطه‌ی آن با «تدبر» و ارتباط هر دوی آنها با «آموزش قرآن»، توضیحی ارائه دهیم. «عمل به قرآن» با آنکه یک عبارت پر کاربرد است و مفهوم آن به ظاهر نه تنها آشنا بلکه بدیهی به نظر می‌رسد و همه‌ی ما این عبارت را مکرر می‌شنویم و به کار می‌بریم، اما هنوز ماهیت و کیفیت آن مبهم و ناشناخته مانده و مانند بسیاری از عبارات و اصلاحات دیگر، جنبه‌ی شعارگونه و کلیشه‌ای پیدا کرده است. امروزه مکرر گفته می‌شود که: «باید به قرآن عمل کرد و تنها خواندن آن کافی نیست، عمل نکردن به قرآن مشکل اصلی مسلمانان است و باید قرآن در جامعه حاکم شود و احکام آن پیاده گردد» و ... اما باید اعتراف کرد که گفتن یا نگفتن این‌گونه بایدها و نبایدها، در واقع یکسان است،

چراکه راهکارهای عملی، چندان در دست نیست و کسی آنها را ارائه نداده است.

با تصویری که ما از «عمل به قرآن» داریم، فقط بخش کوچکی از آیات قرآن، قابل عمل بوده و بخش اعظم آن، اصولاً عملی و کاربردی نخواهد بود. به راستی چگونه می‌شود به سوره‌هایی همچون «قدر»، «مسد» و ... عمل کرد؟! چه زمانی می‌توان اطمینان پیدا کرد که ما به سوره‌های «فیل» و «کوثر» عمل کرده‌ایم؟! آیات بسیاری که از خلقت زمین و آسمان و ... سخن می‌گویند، چگونه در زندگی ما عملی می‌شوند؟ بسیاری از آیاتی که مخاطب آنها - بنابر فرموده‌ی مفسران - تنها و تنها رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند، چگونه مورد عمل قرار می‌گیرند؟ بسیاری از محاجه‌ها و داستان‌های قرآنی، چه کاربردی در اجتماع ما می‌توانند داشته باشند؟ سهم و بهره‌ی جامعه‌ی ما از داستان ذوالقرنین و ... چه اندازه است؟

اگر امروزه، جوانی دغدغه‌ی عمل به سوره‌ی مریم را داشته باشد، چه باید بکند؟ آیا مراحل مشخصی برای عمل به این سوره‌ها وجود دارد که او باید آنها را طی کند؟ آیا «قرائت» و «عمل»، دو مرحله‌ی جداگانه هستند که باید پشت سر هم و با تأخر زمانی صورت گیرد؟ یعنی آیا عمل به قرآن به این معناست که انسان، ابتدا آیات سوره‌ی را بخواند، سپس در عمل به آن بکوشد؟ آیا در عمل به آیات قرآن، ترتیب وجود دارد، به این معنا که عمل به آیه یا سوره‌ی مقدم بر آیات یا سوره‌های دیگر است، با این‌که هیچ ترتیبی وجود ندارد و هرکس از هر جا که توانست، می‌تواند عمل کند؟ آیا ممکن است، کسی فقط به یک یا چند سوره عمل کند و کاری با سوره‌های دیگر نداشته باشد؟ آیا ارتباطی در مقام عمل به قرآن، بین آیات و سوره‌ها وجود دارد؟ آیا معیار و ملاک مشخصی برای احراز عمل به قرآن وجود دارد؟ آیا کسی می‌تواند مطمئن شود که مثلاً - به سوره‌ی کهف و یا طه، عمل کرده است؟ با وجود این همه ابهاماتی که در این مسأله وجود دارد، آیا امروزه کسی می‌تواند ادعا کند که به قرآن عمل کرده است؟ پاسخ به این سؤالات و ده‌ها سؤال دیگر در مورد عمل به قرآن، قدری مشکل به نظر می‌رسد.

ممکن است گفته شود که لازم نیست مسأله را این‌قدر پیچیده کرد و برای تکتک آیات و سوره‌ها جنبه عملی جداگانه‌ای فرض نمود، بلکه انسان اگر به اصول توحید و نبوت و معاد و ... پایبند باشد و تقوای الهی را رعایت کند و ... در واقع به قرآن عمل کرده است. عمل به داستان‌های قرآن، عبارت از این است که انسان همانند کافران و مشرکان اقوام گذشته، با ارتکاب جرایم، خود را گرفتار عذاب خدا نکند. و عمل به آیات توحید و خداشناسی عبارت از این است که انسان، فقط خدا را عبادت کند. به خدا صفات ثبوتیه بدهد و ضمناً صفات بد و ناجور را نیز از او سلب کند و عمل به آیات معاد نیز چنین است که انسان موجبات سعادت اخروی و ورود به بهشت جاوید و دوری از عذاب آخرت را در دنیا فراهم کند. این هم یک تصور از عمل به قرآن است و البته هدف اصلی «عمل به قرآن» نیز رسیدن به سعادت ابدی و دوری از عذاب اخروی و جلب رضایت حق تعالی است. اما با این تصور، باید اعتراف کنیم که ما در طریق رسیدن به سعادت ابدی، چندان نیازی به قرآن نداریم و با این تصور، قرآن با کتب آسمانی دیگر، تفاوت قابل‌توجهی نخواهد داشت و حتی در ردیف سایر کتب اخلاقی که توسط علمای اخلاق تدوین شده‌اند، قرار خواهد گرفت و اسلام نیز چندان مزیتی بر سایر ادیان

نخواهد داشت، چرا که پرهیزگاری و آخرت‌گرایی و یکتاپرستی و اصول مانند آن، مسائلی هستند که تقریباً در همه‌ی ادیان آسمانی و تعلیمات انبیاء وجود داشته است و همه‌ی ما، از کودکی با آنها آشنا هستیم و در طول تاریخ نیز این امور همواره دغدغه‌ی انسان‌های دین‌دار بوده و اختصاص به قرآن نداشته:

«ان هذا لفي الصحف الاولى صحف ابراهيم و موسى» (الاعلی، ۱۸ - ۱۹) با این تصور کلی از «عمل به قرآن»، ما می‌توانیم بدون قرآن نیز پرهیزگار، آخرت‌گرا، خداشناس و موحد و ... باشیم، همان‌گونه که دین‌داری بسیاری از ما عملاً همین‌گونه است. ما به خوبی می‌دانیم که باید راست‌گو و درست‌کردار و مردم‌دوست و نیکوکار باشیم، از اعمال زشت و ناپسند دوری کنیم و خدای یکتا را بپرستیم. بنابراین مشاهده می‌شود که قرآن در رسیدن به سعادت ابدی صرفاً به عنوان یک یادآوری، در ردیف سایر تذکرها قرار خواهد گرفت. آنچه مهم است این است که انسان به یاد خدا و آخرت و تقوی و ... باشد، حال، این یادآوری به هر طریق که حاصل شود، چندان تفاوتی نمی‌کند: از طریق قرآن، تورات، نهج‌البلاغه، کیمیای سعادت، جامعه‌السادات، رسالات سیر و سلوک و ... در برابر این تصور، تصور دیگری از «عمل به قرآن» وجود دارد، که در آن تک‌تک آیات قرآن، موضوعیت و نقش اساسی دارد، هر یک از آیات، فعال و هدایت‌گر و راه‌گشا و شفاف‌بخش است. در این تصور، تنها و تنها به وسیله‌ی هدایت، قرآن و الفاظ مخصوص آن، می‌شود به سعادت نایل شد. تنها و تنها به وسیله‌ی قرآن می‌توان به حقیقت و کمال پرهیزگاری و آخرت‌گرایی و یکتاپرستی در آخرالزمان دست یافت. در این تصور، سوره‌های «فیل» و «قریش» و «کوثر» و «قدر» و ...، با لحن اسلوب و الفاظ ویژه‌ی آسمانی و نحوه‌ی آغاز و انجام خاص خود، در رسیدن انسان به کمال حقیقی خود موضوعیت دارند. از این دیدگاه، یادآور حقیقی در آخرالزمان و «تذکره»‌ی واقعی، تنها و تنها قرآن است: «فذكر بالقرآن من يخاف وعيد» (ق، ۴۵)

در آخرالزمان انسان فقط به وسیله‌ی قرآن می‌تواند حقیقت خود و خدای خود و آخرت را متذکر شود و ماهیت اصلی انسان و نفس و دنیا و شیطان را به یاد آورد و سایر کتاب‌ها و تعلیمات، نه در ردیف قرآن بلکه همه محکوم آن خواهند بود. برخی تعاریفی که امروزه از قرآن ارائه می‌شود، آن را در ردیف سایر کتاب‌ها می‌نشانند، چرا که همه‌ی کتب آسمانی و حتی بسیاری از کتب زمینی را می‌توان به عنوان «کتاب هدایت» تلقی کرد. لذا این تعریف که قرآن کتاب هدایت ما مسلمانان است و ...، قرآنیت قرآن را سلب خواهد کرد و هیچ امتیازی به آن نخواهد بخشید. البته قرآن کتاب هدایت نیز می‌باشد، اما هدایت فقط یک وصف و یک شأن از اوصاف و شؤون قرآن است. و این همانند آن است که در تعریف خداوند بگوییم که او کسی است که ما را هدایت می‌کند. بدیهی است که «هادی» فقط یکی از اسماء الحسنای خداوند است و تنها اسمی که جامع همه‌ی صفات و اسماء می‌باشد، لفظ جلاله‌ی «الله» است. امروزه کم نیستند جوانانی که عشری از انس و الفتی را که با دیوان حافظ، مثنوی مولوی و رساله‌های عرفانی و سیر و سلوک دارند، با قرآن ندارند. این یک راه حل است و می‌تواند به جای خود مفید و مؤثر نیز باشد، اما، ما باید به دنبال آن باشیم که یک راه حل دیگر نیز برای این مسأله پیشنهاد کنیم، راه حلی که در آن قرآن توانایی حضور مستقیم در جامعه را داشته باشد و برای نظارت و حکومت و حضور ظهور خود، محتاج به حافظ و مولوی و نوشته‌های عرفانی و اخلاقی نباشد. (لسانی فشارکی، زبان قرآن، ۲۰۱)

این راه، راه تمام ناشدنی تدبر در قرآن خواهد بود.

- آثار دیگر تدبیر

با اینکه تدبیر، خود اثر و ثمری بس مبارک از ره آورد حمل کلام الله است، همانند بسیاری دیگر از آثار این مقوله، راه خود را به پهنه و صحنه‌ی اندیشه و زندگی نیز می‌گشاید. می‌بینیم که علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه درباره‌ی «اوپانی‌شاد» چنین می‌گوید: «کسی که با تأمل عمیق در بخش اوپانی‌شاد ودای هندی دقت کند و همه‌ی اطراف سخنان این بخش را پاییده، و برخی را با برخی تفسیر کند، خواهد دید که هدفی جز توحید خالص و یگانه‌پرستی ندارد ولی متأسفانه چون بی‌پرده و لفافه بیان شده، وقتی که نقشه‌ی توحید خدای یگانه که در اوپانی‌شادها تنظیم شده، در سطح افکار عامه پیاده می‌شود، جز بت‌پرستی و اعتراف به خدایان بسیار، از آب در نمی‌آید.» (طباطبایی، قرآن در اسلام، ۳۸) می‌بینیم که تفاوت ره از کجاست تا به کجا. یک متن مقدس را می‌توان با ترجمه چنان نمایاند که شرک خالص بنماید، در حالیکه با تدبیر می‌توان آن را توحید خالص دید. کسی نیز که از توحید و یگانه‌گرایی این متن سخن می‌گوید: نه یک برهن برهماپوترایی است، که یک ترک تبری‌زی قرآن‌دان است. و بعید و مشکل بتوان تصور کرد که یک ملای هندو بتواند این‌گونه سهل و ممتنع از کتاب مقدس و متن دین خود دفاع کند.

تدبیر، دیدن تدبیر خداوندی از باب و دیدگاه قرآن و ثمره‌ی آن، خالی دانستن کلام او از هرگونه اختلاف و تناقض است. همچنین تدبیر واقعی، اختلاف و تناقض را از هر کاری عبد متدبیر نیز خواهد زدود. در اینجا ذکر نمونه‌ای عملی از زندگی امام راحل رحمت‌الله‌علیه، عبد صالح الهی و حامل قرآن، از زبان یکی از شاگردان ایشان مناسب است، همو که انس مستمرش با قرآن و نوبت‌های متعدد و متوالی قرائت او در طول شبانه‌روز زبان‌زد نزدیکان بود: «در زیارت‌نامه‌ی حضرت مولی‌الموحدين امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، خطاب به آن بزرگوار چنین می‌گوییم: «ما تناقضت أفعالک و لا اختلاف أحوالک و لا تقلبت أحوالک». در این خصیصه، این فرزند صالح او، با او شباهتی غیرقابل انکار داشت. چند مورد را به عنوان گواه و شاهد صدق این ادعا یاد می‌کنم، اگرچه آشنایان با او نیازی به ذکر این شواهد ندارند.

۱. صبح‌گاهی که در آغاز نهضت، دشمن بی‌دین، او را با یک دنیا شتاب و وحشت با ماشین به تهران و زندان می‌برد، تا ساعتی که پس از پانزده سال با هواپیما از پاریس به ایران یکپارچه در اختیار او، باز می‌گشت، در حالت روحی او تفاوتی وجود نداشت. آنجا هم مانند هر شب نماز نافله‌ی خود را خواند و قدری استراحت کرد.

۲. وضویی که در بیابان‌های بین کویت و عراق گرفت و تصویرش موجود است و سپس با چند نفر از شیفتگانش نماز خواند، با نمازی که در جماران خواند و چند نفر از رؤسای جمهور و سردان ممالک، مأوم او بودند، هر دو، مانند نمازهای دیگرش بود، و نیز با نماز آخرش در بیمارستان یکسان بود.

۳. چهره‌ی او روزی که به مدرسه‌ی فیضیه می‌رفت تا علیه شاه بی‌دین صحبت کند و همه غمناک بودند و می‌گفتند: کاری است خطرناک، با قیافه‌اش روزی که به بهشت‌زهرها می‌آمد تا برای چند میلیون جمعیت ایران سخنرانی کند که همه شادمان بودند و نیز می‌گفتند: شرایطی است بسیار حساس و خطرناک، با چهره‌اش هنگامی که برای تدریس به مسجد سلماسی در قم و مسجد شیخ‌انصاری در نجف اشرف می‌رفت، تفاوتی نداشت.» (ستوده، ۲/ ۲۳۰) قرآن باید از درون قلب و دل خوانده شود. قرآن باید سخن دل و برآمده از دل باشد. به گفته‌ی سعدی: سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند و به گفته‌ی حافظ: سخن عشق نشانی دارد و یادگاری بهتر از آن در گنبد دوار نخواهد ماند. صوت ماندگار گنبد دوار همان صوت قرآن است که از سینه و حنجره‌ی انسان معتقد به خدا درآید و قلب او ظرف آن سخن و ابزار تدبیر در آن گشته باشد. مسک الختام سخن را ذکر برخی دیدگاه‌ها و رهنمودهای معلم و مفسر قرآن، امام خمینی(ره) درباره‌ی تعامل با قرآن کریم و تدبیر در این کتاب قرار می‌دهیم:

تفسیر قرآن کریم در اصل جز برای خدای تعالی میسر نیست، چون قرآن از سوی او نازل شده و احاطه بر او امکان ندارد. (امام خمینی(ره)، تفسیر قرآن کریم، ۱/ ۱۳) نگارش تفسیری سزاوار و جامع بر قرآن کریم، برای انسان‌های عادی امکان ندارد، و آنچه ما از قرآن می‌دانیم، پرده‌ای از پرده‌های کتاب خداست و باقی، همه محتاج تفسیر اهل عصمت است که معلم به تعلیم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده‌اند. (امام خمینی(ره)، تفسیر سوره‌ی حمد، ۹۳ و ۹۵) همان پیامبری که نه تنها معلم انسان بلکه به عنوان معلمی حتی برای جن و فرشتگان است. (جوادی آملی، بنیان مرصوص امام خمینی(ره)، ۱۲۲) این قرآن، آمده تا مفسر انسان و انسانیت باشد و قبل از اینکه انسان قرآن را تفسیر کند او انسان را تفسیر کرده است. (جوادی آملی، همان، ۱۲۱) مفسران قرآن در عین حالی که زحمت‌های زیاد کشیده‌اند، دست‌شان از لطایف قرآن کوتاه است؛ نه از این باب که آنها تفسیر کرده‌اند، بلکه از باب این‌که عظمت قرآن بیش از این مسائل است. (امام خمینی(ره)، صحیفی‌تور، ۱۱/ ۲۵۱) مفسران بزرگ، عمده‌ی هم خود را صرف یکی از جهات، همچون تاریخ و سبب نزول آیات و مکی و مدنی بودن آیات و سور و اختلافات قرائات و مفسرین کرده و باب تعلیمات را بر روی مردم نگشودند. (امام خمینی(ره)، آداب الصلاة، ۲۱۱ - ۲۱۵)

تدبیر در قرآن باید برای عموم آحاد جامعه‌ی اسلامی میسر باشد. باید زمینه‌ای فراهم شود که هر مسلمان در هر آیه از آیات شریفه که تدبیر می‌کند، مفاد آن را با حال خود تطبیق کند و نقصان خود را به واسطه‌ی آن مرتفع سازد و امراض خود را به آن شفا دهد. اعتقاد به اختصاص فهم به مفسران و محصور و محدود ساختن معارف قرآن کریم به هر آنچه مفسران فهمیده و نوشته‌اند، یکی از حجب و موانع فهم و استفاده از قرآن کریم است که موجب عاری نمودن آن از جمیع فنون استفاده و نیز مهجور ساختن آن خواهد بود. (همان، ۲۱۵ - ۲۲۴ و ۲۲۸) قرآن کریم کتاب حرکت‌آفرین (امام خمینی(ره)، صحیفه‌ی نور، ۱۸۲/۲ و ۱۸۳)، سده راه بیگانگان (همان، ۲۳۶/۲ و ۲۳۷) و کتاب انسان‌سازی در تمامی مراحل است که انسان با آن روبه‌روست (همان، ۸/۱۶ و ۹) و تنها نسخه‌ی شفابخش دردهای فردی و اجتماعی است و پیاده کردن مقاصد قرآن و سنت، هدف حکومت اسلامی و توجه به احکام سیاسی قرآن از عوامل بسیار مهم رفع مهجوریت قرآن است. (همان، ۱۶/۳۹)

ما مفتخریم و ملت عزیز سر تا پا متعهد به اسلام و قرآن مفتخر است که پیرو مذهبی است که می‌خواهد حقایق قرآنی را که سراسر آن از وحدت بین مسلمین بلکه بشریت دم می‌زند، از مقبره‌ها و گورستان‌ها نجات داده و به عنوان بزرگترین نسخه‌ی نجات‌دهنده‌ی بشر از جمیع قیودی که برپای و دست و قلب و عقل او پیچیده است و او را به سوی فنا و نیستی و بردگی و بندگی طاغوتیان می‌کشاند، نجات دهد. و ما مختبریم که پیرو مذهبی هستیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مؤسس آن به امر خداوند تعالی بوده و امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام، این بنده‌ی رها شده از تمام قیود، مأمور رها کردن بشر از تمام اغلال و بردگی‌ها است و ما امروز مفتخریم، که می‌خواهیم مقاصد قرآن و سنت را پیاده کنیم و اقشار مختلفی ملت ما در این راه بزرگ سرنوشت‌ساز ساز پا نشناخته، جان و مال و عزیزان خود را نثار راه خدا می‌کنند.

لازم است هر طایفه‌ای از دانشمندان اسلامی دامن همت به کمر زده، در بعدی از ابعاد قرآن، همچون ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و جنگ و صلح قرآن، وقت صرف نمایند تا معلوم شود قرآن سرچشمه‌ی همه چیز است (امام خمینی (ره)، آداب الصلاة، ۲/ ۲۱۵ - ۲۲۴) و نگذارند جاهلان بر سر قرآن آن آورند که کلیسای جاهل و سیاستمداران بازیگر به سر دین مسیح عظیم‌شان علیه‌السلام آوردند. روی آوردن به قرآن از راه چاپ و نشر قرآن‌های زیبا از سوی حکومت‌های مدعی اسلام نیست، بلکه هدف نهایی این‌گونه حکومت‌ها محو قرآن و تثبیت مقاصد شیطانی ابرقدرت‌ها و نیز خارج نمودن قرآن کریم از صحنه است. (امام خمینی (ره)، وصیت‌نامه‌ی سیاسی - الهی، ۷) لازم است مدرسان علوم اسلامی افکار خود را برای بار کردن علوم اسلامی مختلف از جمله تفسیر به کار برند. (امام خمینی (ره)، صحیفه‌ی نور، ۱۸ / ۲۳۳)

ای حوزه‌های علمیه و ای دانشگاه‌های اهل تحقیق، به پا خیزید و قرآن کریم را از شر جاهلان متنسک و عالمان متهتک، که از روی علم و عمد به قرآن و اسلام تاخته و می‌تازند نجات دهید. این جانب از روی جد، نه تعارف معمولی می‌گویم از عمر به باد رفته‌ی خود در راه اشتباه و جهالت تأسف دارم. و شما ای فرزندان برومند اسلام، حوزه‌ها و دانشگاه‌ها را از توجه به شئون قرآن و ابعاد بسیار مختلف آن بیدار کنید. تدریس قرآن در هر رشته‌ای از آن را مدنظر و مقصد اعلای خود قرار دهید. مبدا خدای ناخواسته در آخر عمر که ضعف و پیری بر شما هجوم کرد از کرده‌ها پشیمان و تأسف بر ایام جوانی بخورید همچون نویسنده. (امام خمینی (ره)، آداب الصلاة، ۲۱۵ - ۲۲۴)

عقل، شرع و فقه و سنت

هرگز عقل در برابر شرع نیست، عقل کاشف شریعت است نه قانون‌گذار؛ زیرا این قوانین الهی بود، این عقل - چه عقل حکیم باشد، چه عقل اصولی باشد و چه عقل فقیه باشد - قبل از اینکه این حکیم و اصولی و فقیه به دنیا بیایند این قوانین بود و بعد از مرگ اینها هم این قوانین هست، قانون الهی را عقل کشف می‌کند نه مهندسی بکند؛ لذا به هیچ وجه عقل در قبال شرع نیست که بگویید این شرعاً این‌طور است، عقلاً هم این‌طور است و هر دو با هم می‌گویند، چون صراط با سراج

هماهنگ نیست؛ چراغ را با چراغ می‌سنجند، نه چراغ را با صراط! فرمود شما در صراط مستقیم هستید: ﴿بِئْسَ * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [۲۴] و در زیارت‌ها هم که می‌گوییم: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»، برای این است که از همین آیات گرفته شده است. پرسش: عقل عمل چطور؟ پاسخ: عقل عمل فعل است، فعل که حکم نیست! عقل عملی که «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» [۲۵] فعل است و فعل هم برابر قانون است. عقل نظر، حکم الهی را می‌فهمد و عقل عمل اگر در جبهه جهاد پیروز شد، برابر آنچه را که فهمید عمل می‌کند.

قسمت ۱/فتح/تسنیم

اصلاً هم پیغمبر و هم امام صادق (سلام الله علیهما)، آنهایی که به ما گفتند علم واجب است «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»، [۲۹] گفتند چه چیزی بخوان یا نگفتند؟ گفتند سه تا برنامه است، با حصر گفتند: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ»، [۳۰] ما گفتیم «آيَةٌ مُحْكَمَةٌ» فقه و اصول است، «فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ» فقه و اصول است، «سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» هم فقه و اصول است و حوزه هم به این صورت درآمد. «آيَةٌ مُحْكَمَةٌ»؛ یعنی کلام، عقیده، تفسیر، فلسفه و علوم عقلی! آن وقت انسان با خیال باز می‌گوید: «أَكْفِيَانِي فَإِنِّكُمَا كَافِيَانِ»، می‌فهمد که دارد چه می‌گوید، دیگر کفر نیست، چون توسل برای او حل شده، شفاعت برای او حل شده، نه آرام می‌گوید و نه می‌ترسد، قدرت دفاع هم دارد! وجود مبارک امام صادق شاگردان خود را متخصص کرده، آن هشام بن حکم را یک طور، هشام بن سالم را یک طور دیگر، فرمود تو با هر کسی مناظره و نظریه‌پردازی نکن! «أَنْتَ إِنْ قَصُوكَ لَنْ تَطِيرَ»؛ یک قدری اوج می‌گیری ولی می‌افتی، اما «فَيَطِيرُ وَ يَنْقُضُ»؛ [۳۱] او بگذارد پرواز بکند و هر جا می‌خواهد برود، چون خوب تربیت شده است؛ اینها را در «آيَةٌ مُحْكَمَةٌ» تربیت کرده، او را در «فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ» تربیت کرده، دیگری را در «سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» تربیت کرده است، فرمود تو با هر کس نظریه‌پردازی نکن، تو سقوط می‌کنی، یک قدری اوج می‌گیری و بعد می‌افتی «أَنْتَ إِنْ قَصُوكَ لَنْ تَطِيرَ»، اما او «فَيَطِيرُ وَ يَنْقُضُ»؛ برای بعضی از افراد هم حرمت خاص قائل شد، فرمود این «أَبَان» در بحث فقهی خیلی قوی است! نجاشی (رضوان الله علیه) نقل می‌کند «أَبَان» وقتی خدمت وجود مبارک امام صادق شرفیاب می‌شد، حضرت به خدمتگزارش فرمود «أَلِقِ الْوَسَادَةَ لِأَبَانَ»؛ [۳۲] به نوکرش فرمود آن بالش را برای آقا بیار که آقا تکیه بکند، امروز امام زمان هم همین حرف را می‌زند! فرقی ندارد! اینها به دنبال آدم فاضل هستند، این‌طور نیست که حالا وجود مبارک امام صادق به آن شاگردش این را گفته باشد و وجود مبارک امام زمان نسبت به شاگردش این حرف‌ها را نزند! فرمود آن بالش را برای آقا بیار که آقا تکیه بدهد! فخر از این بالاتر؟! «أَلِقِ الْوَسَادَةَ لِأَبَانَ»! تمام آرزوهایمان این است که جواب سلام ما را بدهند، این‌جا این ولی الهی است که می‌گوید این بالش را برای آقا بگذار تا آقا تکیه بدهد و خسته نشود - این را نجاشی نقل می‌کند - آبان شاگرد حضرت بود! همین حرف را وجود مبارک ولی عصر هم به شاگردانش می‌گوید! حوزه باید یک حوزه زنده باشد، حوزه باید دارای «آيَةٌ مُحْكَمَةٌ»، «فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ» و «سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» باشد؛ کلام، فقه، اصول، تفسیر و این‌گونه از علوم باشد. آن وقت با ضرس قاطع، با اطمینان خاطر و قاطعاً می‌گوید: «أَكْفِيَانِي فَإِنِّكُمَا كَافِيَانِ»، آنها که مدبران امر هستند که شاگردان اینها هستند! پس چه محذوری دارد؟ کجای آن با توحید مخالف است و مشکل دارد؟ ولی این درس و بحث وقتی باشد، انسان کاملاً این ادعیه را می‌خواند. قسمت ۵/محمد/تسنیم

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا﴾؛ - این ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا﴾ ترجیح‌بندی است که همه انبیا به اُم خودشان گفتند - تقوای الهی را پیشه کنید، یک؛ لازمه پیشه نمودن تقوا اطاعت از پیام‌آور الهی است، دو؛ این ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا﴾ تقریباً ترجیح‌گونه است که هر پیامبری آمد، این دو توصیه را داشت: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا﴾، بعد فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ﴾؛ آن‌که ما را آفرید، همان ما را می‌پروراند؛ من و شما را او آفرید، پس ﴿فَاعْبُدُوهُ﴾؛ راهی که من آمدم و صراط مستقیم همین است. بارها ملاحظه فرمودید که عقل سیراج است، چراغ روشنی است و «شرع» صراط مستقیم است. عقل هیچ‌کاره است، عقل شریعت‌آور نیست، عقل شریعت‌شناس است؛ عقل حاکم نیست، عقل حکم‌شناس است. از چراغ راه سازی و مهندسی بر نمی‌آید، شریعت فقط برای ذات اقدس الهی است که انبیا آن را می‌آورند. فرمود راه مستقیم همین است! اینها هم مستحضرید که قانون نوشته‌ای ندارند که مثلاً شریعتی باشد یا رساله عملیه‌ای باشد که انبیا برابر آن عمل بکنند، انسان معصوم طوری تربیت شده است که قول او، فعل او و تقریر او صراط مستقیم است. این بیان نورانی حضرت هادی (سلام الله علیه) در زیارت «جامعه» همین است که «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ». [۲۷] ما اگر خواستیم ببینیم که دین چیست، قانونی قبلاً نوشته شده داشته باشیم و بعد ببینیم که اهل بیت چه کار می‌کنند و بعد با آن بسنجیم که نیست، قانون ما فعل اینهاست؛ قول اینها، فعل اینها و تقریر اینها. فرمود این روش عملی من، این سیره من، سنت و سریره من صراط مستقیم است؛ البته آن مقداری که موسای کلیم (سلام الله علیه) آورد و من تصدیق کردم که ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ﴾، آنها سر جای خود محفوظ است، این مقداری که ﴿وَ لَا يَبَيِّنْ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ﴾، این صراط مستقیمی است که از سیره من به شما می‌رسد. ﴿فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾، بعد در برابر این پیامبر الهی ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ﴾ که خدا - ان شاء الله - همه را از اختلاف نجات بدهد. قسمت ۲۰ / زحرف / تسنیم

نقش قلب در عمل

تعبیر قرآن کریم درباره قلب گاهی به «قساوت» است، گاهی به «رین» است و گاهی به قفل؛ البته بازگشت همه اینها به همان قساوت است؛ این‌طور نیست که برای قلب دری باشد و قفلی داشته باشد و این قفل شده باشد؛ قفل قلب همان قساوت قلب است، چه اینکه «رین» قلب هم همان قساوت قلب است که فرمود: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَيَّ قُلُوبُهُمْ﴾؛ [۱] گناه «رین» و چرکی است روی سینه قلب، کجکم باعث قساوت و رسوبات آن می‌شود. این دل که سنگین شد و ﴿قَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [۲] شد، ﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ [۳] شد، دو خطر دارد و از دو نفع بی‌بهره است: یکی اینکه نمی‌گذارد صدای آن از درون، دربیاید که خود صدای خودش را بشنود، دوم اینکه نمی‌گذارد صدایی از بیرون وارد درون بشود و به گوش او برسد؛ اینکه می‌گویند در قیامت یک عده می‌گویند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾، [۴] «مانعه الخلق» است که اجتماع را شاید؛ یعنی دل که بسته شد، آنوقت ما نه صدای خودمان را می‌شنویم و نه صدایی از بیرون را؛ نه حرف واعظان و اولیای الهی از بیرون در درون ما نفوذ می‌کند، نه آن حرفی که در درون ما هست فرصت دارد بیرون بیاید تا ما بفهمیم که دل ما چه گفته است! اینکه قفل می‌شود یا قساوت دارد، تنها به این نیست که حرف بیرون نفوذ نمی‌کند، حرف درون هم سر بر

نمی‌آورد! اگر انسان فقط از راه بیرون عالم می‌شد، در قیامت می‌گفتند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ﴾؛ اما می‌گویند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾! دلیل عقلي در قبال دليل نقلي است و عقل در مقابل «سمع» است و نه در مقابل شرع که بارها ملاحظه فرمودید شرع، صراط و راه است و راه، مقابل ندارد! چراغ مقابل دارد، ما با دو سراج و دو چراغ، صراط الهي را می‌فهمیم؛ یا با عقل می‌فهمیم که دین چه می‌گوید، یا با دليل نقل می‌فهمیم که دین چه می‌گوید، پس دین مقابل ندارد، صراط مقابل ندارد و عقل در مقابل شرع نیست، شرع «واحد لا شریک له»، کشف و چراغ مقابل دارد که یا با دليل عقلي می‌فهمیم یا با دليل نقلي؛ اگر با دليل عقلي فهمیدیم، این فعالیتي است که از درون ما را آگاه می‌کند! وقتی بسته شد، قسي شد و نفوذناپذیر شد، این قدرت نفس ندارد؛ لذا می‌فرماید که اینها کسانی هستند که ﴿وَ قَدْ حَآبٍ مِّن دَسَآهَا﴾، [۵] البته ملاحظه فرمودید که این سه تا «سین» هست که سومي تبدیل به «یاء» شد، بعد تبدیل به «الف»؛ «دَسَسَن» بود، اینها دسیسه کردند! وقتی دسیسه بشود و با اغراض و غرایز آن فطرت در وسط دفن بشود، صدای آن به گوش کسی نمی‌رسد! از بیرون هم که حرف انبیا را گوش نمی‌دهند. بنابراین اینکه فرمود: ﴿أَمْ عَلَي قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾، یک تعبیر دیگری از قساوت دل است. وقتی دل مثل سنگ خارا بسته شد، حرف انبیا و اولیا و علما و وعاظ و مبلغان الهي نفوذ نمی‌کند، از درون او هم صدایی به گوش او نمی‌رسد. اینکه نفس لوامه هست و انسان را ملامت می‌کند، اگر یک وقت خلافي کرد یا دروغی گفت شب خوابش نمی‌برد؛ ولی بعضی‌ها هستند که با دروغ می‌خوابند! با خلاف می‌خوابند! سرش این است که نفس لوامه‌ای در کار نیست و نمی‌گذارد که صدا از درون به گوش آنها برسد؛ لذا هیچ احساس وحشت و بدی و قبحی نمی‌کنند، کار زشت انجام می‌دهند و لذت هم می‌برند ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾. [۶] بنابراین منظور از اینکه قلبشان قفل هست و منظور از اینکه ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَي قُلُوبِهِمْ﴾، بازگشت همه اینها به ﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ هست و ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ هست، این دل مثل سنگ خارا که بسته شد، نه چیزی از درون آن بیرون می‌آید که انسان حرف فطرت را بشنود، نه چیزی از بیرون می‌تواند در درون او نفوذ کند که حرف انبیا و اولیا و مبلغان دین را بشنود. فرمود اینها چرا تدبیر نمی‌کنند؟! بعد با «أم» منقطعه که به معنی «بَل» هست، می‌فرماید چون قلب اینها بسته است، با قلب قفل شده چگونه تدبیر بکنند؟ بخواهند از فطرت کمک بگیرند، صدای فطرت که به بیرون نمی‌آید! بخواهند از شریعت مدد بگیرند، حرف شریعت که در آنها نفوذ نمی‌کند! لذا فرمود راز تدبیر نکردن اینها، قفل بودن قلب اینهاست! ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ﴾، این «أم» به معنی «بَل» هست؛ «بَل علي قلوبهم اقفالها»، آن وقت چگونه تدبیر کنند؟

عبادت و عمل

یک وقت می‌گوید «و امروا»! یک وقت می‌گوید «أطلبوا منكم أن تأمروا» این بالاتر است. با این «الف و سین و تاء»؛ یعنی من از شما می‌خواهم زمین را آباد کنید، آقای خود باشید و چاپلوس کسی هم نباشید. این عظمت دین است! دین را باید با اینها شناخت. آن نماز هم هست، البته روزه هم هست؛ اما این تمام زندگی شبانه‌روزی ماست. آن هم هست البته، آن عبادت است، آن اطاعت است. او باعث می‌شود که انسان به این امور می‌رسد. فرمود روی دوش زمین باید سوار باشید. مگر سوار شدن روی دوش زمین کار آسانی است؟ معدن‌شناسی کار آسانی است؟ جان‌کندن کار آسانی است؟ این دوش زمین سوار شدن، گاهی به مقئی بودن است؛ این چهل متر، سی متر، گاهی هفتاد متر زیر زمین می‌رود، همان‌جا هم گاهی

ریزش می‌کند، خفه می‌شود، چرا درباره بعضی از کارها دارد که اگر کسی مسلمان بود، مؤمن بود، شیعه بود، «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَي فِرَاشِهِ ... مَاتَ شَهِيداً»؟! چرا؟ به چه کسی می‌گویند؟ ندارد که اگر کسی «من مات علی بیته فهو شهید»، چرا؟ برای اینکه این عمری دارد حرف علی را گوش می‌دهد! مگر ما درباره نفاس نداریم که اگر مادری در حال نفاس بمیرد، «مات شهیداً»؟! مگر در روایات نیست که «مَنْ مَاتَ عَلَي حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً»، این دارد حرف او را گوش می‌دهد. حالا یک وقت زیر زمین می‌رود، چهل متری، سی متری همان‌جا جان می‌دهد، یک وقت در آسمان و در فضا معلق می‌شود، یک وقت در دریا می‌افتد، دارد روی دوش زمین کار می‌کند که کشور را آبرومند کند، همین! این «مات علی حب علی»؟! او دارد دستور آن حضرت را گوش می‌دهد. قرآن گفته باید کار کنید، روی پای خودت بایستی، آبرومند باشی، چاپلوس نباشی، این دارد همین کار را می‌کند، پس اگر دارد که «مَنْ مَاتَ عَلَي حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً»، اینها را می‌گوید. آن مادری که در زمان نفاس مُرد «ماتت شهیده» این را می‌گوید. ثواب شهید را می‌برد. حالا آن حکم فقهی که غسل ندارد، آنها که امر عادی است. آنچه اساس است این که ثواب شهید را می‌برد. اینجا فرمود از شما می‌خواهم که زمین را آباد کنید. این می‌شود استعمار محبوب!

قسمت ۵ / نوح / تسنیم

شیخ عارف کامل ما، (۸۱۴) (روحی فداه، برای این نحو عبادت مثل میزدند به اینکه یکی قصیده در مدح کسی بگوید و به طفلی که معنای آنرا نمی‌فهمد بدهد که در محضر او بخواند و به طفل بفهماند که این قصیده در مدح این شخص است. البته آن طفل که قصیده را می‌خواند اجمالاً میدانند ثنائی ممدوح را میکند، گرچه کیفیت آنرا نمیداند. ماها نیز که طفل ثناخوان حق هستیم و نمیدانیم که این عبادات را چه اسراری است و هریک از این اوضاع الهیه با چه اسمی از اسماء ارتباط دارد و به چه کیفیت ثنائی حق است، اینقدر باید ملتفت باشیم که هر یک از آنها ثنائی است از کامل مطلق و معبود و ممدوح علی الاطلاق، که خود ذات مقدس در این اوضاع خود را ثنا فرموده و ما را امر فرموده که در پیشگاه مقدسش این نحو ثنا کنیم. و دیگر از مراتب حضور قلب در عبادت است تفصیلاً. و این به مرتبه کامله برای احادی ممکن نیست جز خلص اولیاء و اهل معارف، ولی بعض مراتب نازله آن ممکن است برای دیگران، که اول مرتبه آن توجه به معانی الفاظ است در مثل نماز و دعا. و به این مرتبه اشاره شده است در روایتی که از ثواب الاءعمال در سابق گذشت. (۸۱۵) (و مرتبه دیگر آنست که اسرار عبادات را به قدر امکان بفهمد و کیفیت ثنائی معبود را در هر یک از اوضاع بدانند. و اهل معرفت تا اندازه ای اسرار نماز و سایر عبادات بیان کردند، و از اشارات اخبار معصومین، علیهم السلام، استفاداتی به قدر امکان کردند. گرچه فهم اصل حقیقت برای کم کسی اتفاق می‌افتد، ولی تا آن اندازه هم که ذکر شده غنیمت است برای اهلش. و اما حضور قلب در معبود، و آن نیز دارای مراتبی است که عمده آن سه مرتبه است: یکی حضور قلب در تجلیات و افعالی. و دیگر حضور قلب در تجلیات اسمائی و صفاتی. و سوم حضور قلب در تجلیات ذاتی. و از برای هر یک چهار مرتبه است به طریق کلی: مرتبه علمی، و مرتبه ایمانی، و مرتبه شهودی، و مرتبه فنائی. و مقصود از حضور قلب در تجلیات افعالیه علما آن است که شخص عابد سالک علما و برهانا بدانند که تمام مراتب وجود و مشاهد غیب و شهود پرتوفیض تجلی ذات اقدس هستند، و از اخیره عالم طبیعت تا سرچشمه

ملکوت اعلیٰ وجبروت اعظم به یک طور و یک نحو حاضرند در پیشگاه مقدسش، و همه پرتوجلوه مشیت هستند، چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است: **عناءبی عبدالله، علیه السلام: خلق الله المشیة بنفسها، ثم خلق الاءشیاء بالمشیة** (۸۱۶) (پس مشیت به نفس ذاتها جلوه ذات است، و دیگر موجودات به واسطه آن مخلوقاند. و ما اکنون در صدد اقامه برهان بر این مطلب شریف نیستیم. پس شخص عابد که این مطلب را علما و برهانا دانست، میفهمد که خود و عبادت و علم و اراده و قلب و حرکات قلب و ظاهر و باطنش همه در پیشگاه مقدس حاضرند، بلکه همه نفس حضورند. و اگر با قلم عقل این مطلب برهانی را به لوح قلب نگاشت و قلب با ارتیاضات علمیه و عملیه ایمانیه این قضیه یقینیه ایمانیه پیدا کرد، آنوقت حضور قلب در تجلی ایمانا پیدا میکند و پس از کمال این ایمان و مجاهدات و ریاضات و تقوای کامل قلب، هدایت الهیه شامل حالش شده و بهره ای از تجلیات افعالی بالعیان والشهود برای قلب احوصل شود. تا وقتیکه قلب یکسره مرآت تجلیات گردید و صعق و فنا برای سالک دست داد. و این آخر مرتبه حضور است که منتهی به فنا فی حاضر در تجلیات افعالیه شود. و بسیاری از اهل سلوک در همین صعق تا ابد باقی مانند و به خود نیایند. و اگر قلب سالک از پرتو فیض اقدس در ازل قابلیتش بیش از این باشد، پس از این صعق به خود آید و انس حاصل کند و به مملکت خود رجوع کند، و مورد تجلیات اسمائیه شود، و همان مراتب را طی کرده به فنا فی صفاتی نایل شود، و به مناسبت عین ثابتش در اسمی از اسماء الهیه فانی گردد. و بسیاری از اهل سلوک نیز در همین فنا فی اسمائی باقی مانند و به خود نیایند. ان اءولیائی تحت قبایل ای عرفهم غیري (۸۱۷) (شاید اشاره به این اولیا باشد. و اگر از تجلی فیض اقدس استعداد بیش از این اندازه باشد، پس از این صعق و فنا نیز انس حاصل آید و سالک به خود آید، و مورد تجلیات ذاتیه گردد، تا آخر مرتبه فنا فی ذاتی و صعق کلی سیر تمام شود و فنا فی تام حاصل آید. و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع

شرح اربعین حدیث امام خمینی رحمه الله علیه مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان com.Ghaemiyeh.www صفحه ۲۰۶ از ۳۵۹ عجزه علی الله (۸۱۸)

بعضی گویند اشاره به این اولیاء الله و سالکین الی الله است، و اجر این سالک جز با ذات مقدس نیست. و گاه افتد که برای سالک در این مقام نیز افاقه حاصل آید، پس به حسب استعداد خود و مناسبت احاطه عین ثابتش به هدایت خلق قیام کند: یا اعیها المدثر. قم فاءنذر. (۸۱۹) (و اگر عین ثابتش تابع اسم اعظم باشد، دایره نبوت به او ختم شود، چنانچه به رسول اکرم و نبی معظم خاتم، صلی الله علیه و آله، ختم شد. و احدی از موجودات اولین و آخرین و انبیای مرسلین (عین) ثابتشان تابع اسم اعظم و ظهور ذات به جمیع شئون نبود، از اینجهت ظهور به تمام شئون پیدا کرد، و غایت ظهور به هدایت حاصل شد و کشف کلی واقع گردید، و نبوت ختم به وجود مقدسش شد. و اگر فرضا از اولیا به تبع آن ذات مقدس و هدایت او بدین مقام رسد، کشفش عینه می نخواهد بود، و تکرار در تشریح جایز نخواهد بود پس دایره نبوت به وجود مقدسش به آخر رسید و لینه آخری را در دایره نبوت گذاشت، چنانچه در حدیث است. (۸۲۰) (و باید دانست که عبادات و کیفیات معنویه آنها برای صاحب هر یک از این مقامات مذکوره بسیار مختلف و در نهایت متفاوت است. و از برای هر یک حظی و نصیبی است از مناجات حق که برای دیگری (که) به آن مقام نایل نشده آن حظ و نصیب نیست. البته آنچه از برای حضرت صادق، علیه السلام،

در حال عبادت حاصل شده از برای دیگران ممکن نیست، چنانچه از فلاح السائل سیدابن طاووس، قدس الله سره، منقول است که فرمود: فقد روي عن مولانا، جعفر بن، محمد الصادق، عليه السلام، كان يتلوا القرآن فيصل اته، فغشى عليه فلما افاق سئلما الذياء ووجب ما انتهت حالكا عليه؟ فقال ما معناه: ما زلت اكرر آيات القرآن حتى بلغت الى حالكا اءن نيسمعتها مشافهة ممنا نزلها عليا المكاشفة و العيان، فلمتقم القوة البشرية بمكاشفة الجلالة الالهية (۸۲۱) و آنحاليكه براي رسولاكرم، صليا الله عليه و آله، است ميدهد براي ا حدي از موجودات نبود، چنانچه در حديث مشهور است: لى معالله حاللاي سعه ملك مقرب و لانبى مرسل (۸۲۲) (بگنرم از مطلبى كه براي ما از آن نصيبى نيست مگر لفظ. ولى آنچه مهم است براي امثال ماها اناست كه اكنون كه محرومىم از مقامات اوليا انكار آنها را هم نكنيم و تسليم باشيم كه تسليم امر اوليا خيلى فايده دارد و نعوذ بالله انكار خيلى مضر است. الله مانى مسلم لاءمرهم، صلوات الله عليه ماءجمعين (۸۲۳).

راه تحصيل حضور قلب بدان كه حضور قلب در عبادات حاصل نشود مگر به افهام نمودن به قلب اهميت عبادات را. و آن در حقيقت ميسور نشود مگر به فهميدن اسرار و حقايق آنها. و آن گرچه از براي ما ميسر نشود، ولى تا اندازه ايكه باحال امثال خودم مناسب است و مستفاد از اخبار اهلبيت عصمت عليه السلام، و كلمات اهل معرفت است به قدر تناسب با اين اوراق، ذكر ميكنيم. بدان كه چنانچه مكرر اشاره نموديم از براي هر يك از اعمال حسنه و افعال عباديه صورتى است باطنى ملكوتى و اثرى است در قلب عابد. اما صورت باطنيه آن هم اناست كه تعمير عوالم برزخ و بهشت جسمانى به اناست، زيرا كه ارض بهشت قيعان و خالى از هر چيز است، چنانچه در روايت است، (۸۲۴) (و انكار و اعمال ماده تعمير و بناي اناست، چنانچه در حديث است (۸۲۵) و آيات بسياري در كتاب شريف الهى دلالت بر تجسم اعمال مينمايد، مثل قوله تعالى: فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره. و من يعمل مثقال ذرة شرا يره (۸۲۶) و مثل قوله: و وجدوا ما عملوا حاضرا (۸۲۷) و اخباري كه دلالت بر تجسم اعمال و صور غيبية ملكوتيه آنها دارد در ابواب متفرقه بسيار است، و ما به ذكر بعضى از آن اكتفا ميكنيم (چهل حديث امام ره)

انسان عمل خيبرى را كه انجام مى دهد و لو كم هم كه باشد، ترك نكند. اين در روايت است كه استواى عمل، مداومت بر عمل، و لو كم، اين محبوب خداست، [۱] اينجا سخن از كثرت و قلت است كه عملى را كه انسان شروع كرد، عبادتى را شروع كرد، ترك نكند و لو كم هم كه باشد، آن را ادامه بدهد. در اين مدار، محور بحث قلت و كثرت است كه انسان اين عادت خوب را ترك نكند، اگر به نافله اى يا نماز جعفر طيارى يا چيزى شروع كرد و لو كم هم كه باشد، به هر ترتيبى كه هست آن را ترك نكند.

قسمت/ ۲۰ / تفسير تسنيم / ذاريات

يك بيان نوراني از امام باقر (سلام الله عليه) است كه فرمود: «بَيَّئَةُ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ اِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَنَا وَ اِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا»؛ [۱۵] ما ابتلاي سختي با عده اى داريم؛ اينها را دعوت مى كنيم، نمي آيند و اگر رها كنيم، راهي غير از اين نيست. ما كه نمي توانيم بگويم: «بگذار تا ببفند و ببند سزاي خويش»، اينكه حرف ما نيست. ما الآن سخت

گرفتاریم؛ می‌گوییم نمی‌آیند و اگر رها کنیم، راهی غیر از این نیست. همه همین طور هستند، هر جا اختلاف است: «بَلِيَّةُ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ». بر همه ما واجب است که این اختلافات را حل کنیم، فرمود این اختلافات را باید حل کنید، نگویید به ما چه؟! نگویید: «بگذار تا بیفتد و ببند سزای خویش!» باید اصلاح کنیم، صلح کنیم، «بالعدل» صلح کنیم. اگر - خدای ناکرده - کسی حرف ما را گوش نداد، باز نگوییم: «بگذار تا بیفتد و ببند سزای خویش»، بلکه به نفع مظلوم قیام کنیم، زیرا اگر کسی صدای مظلومی را بشنود و او را یاری نکند، او شریک در ظلم است! این بیان را مرحوم کلینی از وجود مبارک معصوم از حضرت مسیح نقل کرد، چون بعضی از ائمه (علیهم السلام) گاهی روایات را از انبیای قبلی نقل می‌کنند که مسیح (سلام الله علیه) فرمود: «إِنَّ التَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكَ لِجَارِحِهِ»؛ [۱۶] این حرف مسیح است؛ یعنی اگر کسی زخم خورده‌ای را ببیند، به دنبال درمان او نشتابد، شریک جرم است. الآن این استکبار، این مسیحیت و این غرب، این طور دارد یمن و یمنی را می‌بیند که هر روز مجروح می‌دهد، ولی حرفی نمی‌زنند، اینها شریک جرم آل سعود خواهند بود. «إِنَّ التَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكَ لِجَارِحِهِ»، این را مرحوم کلینی در جلد هشت کافی از وجود مبارک مسیح (سلام الله علیه) نقل کرده است. این دین هست، دین همه انبیاء، اسلام است و اسلام هم این را آورده که مبادا خون بی‌جهتی ریخته بشود. اگر قیام کردید: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا»، اما «بِالْعَدْلِ». اگر «فَإِنْ فَاءَتْ»، اگر برگشتند و اسلحه را به زمین گذاشتند، چه بهتر! و اگر تسلیم نشدند، به نفع مظلوم قیام کنید و ظالم را سر جایی خود بنشانید، این حکم اسلام است. شما الآن کشورهای اسلامی دارید، غیر متعهدها را دارید، دور هم نشستن‌ها دارند و دارید، می‌بینید خبری از این حمایت از مظلوم نیست! آن کاری که آل سعود در سال گذشته کرده، این کاری که آل سعود در یمن هر روز دارد می‌کند. علت اینکه خیلی از دعاهای ما مستجاب نمی‌شود، برای این است که این وظیفه اصلی را انجام نمی‌دهیم. فرمود اینها که مؤمنین هستند و برادران اسلامی شما هستند، سعی کنید شما اسلحه را از دست ظالمان آنها بگیرید، این حداقل کار است. «وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا»، این تعبيرات ادبی که گاهی تشبیه است و گاهی جمع، نکته آن روشن است؛ از آن جهت که همه گروه‌ها دارند به جان می‌افتند، تعبیر به «اقْتَتَلُوا» فرمود و از آن جهت که رؤسای اینها دو طرز فکر دارند، تشبیه تعبیر کرد: «وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلَا» فرمود، «اقْتَتَلُوا» فرمود. این را هم مستحضرید که گاهی باب افتعال، کار مفاعله و تفاعل را می‌کند، مثل «اختلاف» که باب افتعال است، ولی کار مفاعله را می‌کند، کار تفاعل را می‌کند، یا «استباق»؛ یعنی مسابقه دادن که باب افتعال است، ولی کار مفاعله را می‌کند. اینجا هم «اقْتَتَلَا» کار مقاتله را می‌کند. فرمود: «وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا»، شما نگویید به ما چه؟! «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعَثَ»؛ اگر حرف شما را گوش ندادند، نگویید باز به ما چه؟! «فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرِي فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ»؛ دست ظالم را بگیرید نگذارید ظلم کند، الآن جهان اسلام همین طور صاف دارد نگاه می‌کند که این یمنی‌ها زیر سلطه و بمباران آل سعود هستند! کجا و چه وقت این قرآن باید عمل بشود خدا می‌داند؟! «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرِي»؛ اگر ظلم ادامه پیدا کرد، «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ اگر یک وقت انسان بخواهد این یمنی مظلوم و بیچاره را کمک بکند، می‌گویند به شما چه؟! آن وقت مسابقات قرآنی هم بین المللی می‌شود، همه جا هست! قرائت قرآن هم بین المللی است، همه جا هست! پخش آیات قرآن هم بین المللی است، همه جا هست! به ما چه یعنی چه؟ هم به ما چه و هم به شما چه! هم شما موظف هستید و هم ما موظف هستیم، این اسلحه را باید از دست ظالم گرفت. فرمود: «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا»؛ اما «بِالْعَدْلِ». این چنین نیست که حالا بگوییم جنگ تمام شد و آتش بس است! بله آتش بس درست است، ولی این همه

خسارت‌ها چه می‌شود؟ این همه خرابی‌ها چه می‌شود؟ این ﴿فَإِنْ فَاءَتْ﴾ به این معنا نیست که حالا اگر آنها اسلحه را کنار گذاشتند و آتش‌بس شد، تمام شده باشد! این همه ویرانی‌های یمن چه می‌شود؟ این همه خرابی‌ها را چه کار باید کرد؟ این می‌شود قرآن. از آن طرف شما می‌بینید پشت سر هم مسابقات قرآنی برگزار می‌شود و از رادیوهای سراسر کشورهای اسلامی هم پخش می‌شود! ﴿فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرِي فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾؛ آیا این یمنی بیچاره یک قدم به طرف آل سعود برداشت که شما حمله کردید؟ ﴿فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾. آن مسئله ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، [۱۷] هم که همه اینها را بیان می‌کند. ﴿فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ﴾؛ تمام خسارت‌ها را باید بگیرید. این موضوع تمام شد.

قسمت ۱۲/حجرات/تسنیم

خدا چشم انسان می‌شود - در مقام فعل البته، نه در مقام ذات - خدا چشم انسان بشود، این چشم ﴿يُغْضُوا﴾ [۲۰] است و دیگر نامحرم را نگاه نمی‌کند، کار بد و زشت نمی‌کند. این شخص توفیق دارد که تا آخر عمر، کتاب‌های علمی را خوب می‌خواند، خوب می‌فهمد، خوب مطالعه می‌کند و خوب هم درک می‌کند، این چشم است. آن گوش هم همین طور است؛ «كُنْتُ سَمِعُهُ». ببینید بعضی از مؤثرین تا آخر عمر، این گوششان سالم است، این دعایشان مستجاب است، این دعای نورانی را حضرت در نهج البلاغه دارد، وجود مبارک سید الشهداء در دعای «عرفه» دارد که عرض می‌کند خدایا! این سمع و بصر را وارث من قرار بدهی، نه مرا وارث آنها قرار بدهی! این از لطیف‌ترین دعاها اینهاست، «وَ اجْعَلْهُمَا الْوَارِثَيْنِ مِنِّي»؛ [۲۱] می‌بینید بعضی‌ها قبل از اینکه خودشان از بین بروند، چشمشان را از دست می‌دهند، گوششان را از دست می‌دهند، ذائقه‌شان را از دست می‌دهند، خودشان می‌شوند وارث چشم و گوش؛ یعنی چشمشان مُرده، گوششان هم مُرده، خود این شخص شده وارث این مُرده‌ها! این دعای نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه و دعای نورانی سید الشهداء در عرفه این است که خدایا! این کار را با ما نکن! این چشم و گوش را وارث ما قرار بده، نه ما را وارث او؛ یعنی اول جان ما را بگیر، وقتی جان ما را گرفتی، اینها می‌شوند وارث ما، نه اینکه ما زنده باشیم بدون چشم و بدون گوش! «وَ اجْعَلْهُمَا الْوَارِثَيْنِ مِنِّي»؛ خدایا! این چشم را تا آخر برای ما نگهدار! می‌بینید این دعا چقدر کریم است!! از حسن و حسین بالاتر که دیگر نیست! حضرت امیر به خدا می‌گوید خدایا! مرا محتاج حسنین نکن! این چه کرامتی است!! از این بالاتر؟! من پسری دارم به نام حسن، پسری دارم به نام حسین، از این بالاتر که در عالم نیست، مرا محتاج اینها نکن! این چشم مرا تا آخر برای من نگه دار! این گوش را تا آخر برای من نگه‌دار! من محتاج حسن و حسین نشوم! این چه کرامتی است خدا می‌داند!

قسمت ۱۲/حجرات/تسنیم

لقمان به فرزندش دستور می‌دهد: ﴿وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾؛ [۱۵] یعنی در خطی مشی خود، مقتصد و میانه رو و معتدل باش! چون عدل نور است، اگر کسی در اعتقادهایش از افراط و تفریط پرهیز می‌کند، نور الهی نصیب او شده که درست می‌فهمد و درست می‌اندیشد و درست معتقد می‌شود و اگر در اخلاقیات از تند و کند و رذایل اخلاقی مصون است، فضیلت اخلاقی نوری است که نصیب او شده و او به این فضیلت اخلاقی متخلق شده با این نور در جامعه حرکت می‌کند و

اگر گفتار او و رفتار او آموزنده است، این نوری است که نصیب او شده و با این نور در بین مردم حرکت می‌کند و این نور هم در قیامت به صورت ﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ ظهور می‌کند. پس این‌طور نیست که این نور مخصوص قیامت باشد که در دنیا انسان مؤمن نور نداشته باشد، نه! در دنیا انسان مؤمن هم نور دارد و با آن نور در جامعه زندگی می‌کند و مشی او نورانی است و دیگران را هم روشن می‌کند؛ لذا فرمود: ﴿وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا﴾ که ﴿تَمَشُّونَ بِهِ﴾؛ نه تنها در صحنه قیامت با این نور مشی می‌کنید و با این نور راه بهشت را می‌شناسید و طی می‌کنید، بلکه در دنیا هم نورانی خواهید بود.

نظم اجتماعی

عالمانه خلق شدن را در سوره مبارکه «طه» با تبیین نظام سه‌گانه بیان کرده است، وقتی موسای کلیم (سلام الله علیه) در دربار فرعون دارد توحید را و خداشناسی را تبیین می‌کند - در آیه پنجاه سوره مبارکه «طه» - موسای کلیم فرمود: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾، این آیه کوتاه تقریباً سه جمله‌ای، به سه نظام اشاره کرده؛ هم نظام فاعلی، هم نظام داخلی و هم نظام غایی؛ نظام فاعلی به این است که هر چیزی که نبود و پیدا شد یک فاعل می‌خواهد، تصادف و اتفاق و شانس و امثال اینها که جزء خرافات است! چیزی که هستی ندارد و بعد پیدا می‌کند، کسی آن را آفرید! این نظام فاعلی را مشخص کرد که فرمود: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ﴾؛ آن‌که مُعْطَى است، آن‌که خالق است و آن‌که آفریدگار هست «الله» است، این نظام فاعلی است.

نظام داخلی این است که هر چه را خلق کرد محققانه و عالمانه خلق کرده است. شما می‌بینید آنچه را که مربوط به حشرات و حیوانات است - حلال گوشت، حرام گوشت، آبی، خشک‌زی، دو حیات‌دار، هوایی، دریایی، صحرائی - هر حیوانی را که خلق کرد، تمام نیازهای دام‌پزشکی او را به او داد؛ کیفیت ازدواجش، زاد و ولدش، شیر دادنش، این‌طور نیست که حالا اگر حیوانی حرام گوشت بود عالمانه و محققانه خلق نشده باشد، هیچ فرقی بین بوزینه و طاووس نیست! ممکن است حیوانی زیبا باشد و حیوانی زیبا نباشد، اما همه اینها طبق اصول علمی خلق شدند؛ یعنی یک بوزینه هر چه را که در زاد و ولد و زندگی و تغذیه و بیماری و علاج بیماری لازم داشت، خدا به او داد؛ در معادن این‌طور است، حیوانات این‌طور است، درختان این‌طور است، تمام گیاهان را ذات اقدس الهی آنچه لازمه رشد یک گیاه و باروری و ثمردهی است به آن داد، این‌طور نیست که کسی بگوید: ای کاش! این گیاه اگر این‌طور بود بهتر بود؛ هر گیاهی و هر درختی که باید هر میوه‌ای بدهد را عالمانه خلق کرد، انسان همین‌طور است! حیوان همین‌طور است! پرنده‌ها همین‌طور هستند! ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾، این نظام داخلی است. قسمت ۱/ احقاف/تسنیم

نظام غایی هم اینکه این هدف دارد، ﴿ثُمَّ هَدَىٰ﴾. مقصد دارد، یک؛ مقصد که بی‌صراط مستقیم نمی‌شود، دو؛ صراط مستقیم هم تَطَرُّق می‌خواهد، یعنی کسی بتواند این راه را برود، سه؛ راهنما می‌خواهد، چهار؛ همه این کارها را فرمود ما کردیم! این هزارها گوسفند را می‌بینید، وقتی مادر اینها، آنها را به دنیا آوردند، با اینکه از نزدیک اینها را نمی‌بینند، ولی کاملاً هنگام - بامداد یا شامگاه - شیر دادن، هر مادری بچه خود را می‌شناسد و هر بچه‌ای هم مادر خود را می‌شناسد! چه کسی

اینها را هدایت می‌کند به پرورش و رویش و امثال آن؛ مقصد اینها را هم مشخص کرده، راه را هم مشخص کرده، وسیله پیمودن این راه را هم مشخص کرده است. این سه نظام است: ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ﴾ این نظام فاعلی، ﴿كُلُّ شَيْءٍ خَلْقُهُ﴾ نظام داخلی و ﴿ثُمَّ هَدَىٰ﴾ که این نظام غایی است.

اما این نظام‌های سه‌گانه به حق است، این به حق بودن حالا یا «باء» بای مصاحبه است یا بای ملابسه است؛ یعنی این ساختار حقیقتی را به همراه دارد؛ یعنی اگر از مهندسی سؤال بکنید که این شبستان را، این مسجد را و این سالن را با چه چیزی خلق کردی؟ او می‌گوید مثلاً با سیمان خلق کردیم، با آهن خلق کردیم و با سنگ خلق کردیم، با اینها ساختیم. از خدا سؤال می‌کنیم که این نظام را با چه چیزی خلق کردی؟ هیچ چیزی نبود که تا بیافریند! فرمود من این نظام را به حق خلق کردم؛ به حق خلق کردم یعنی چه؟ یعنی ساختار این نظام، باطل را نمی‌پذیرد. در درون ما که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» [۱۰] این شاهد خوبی است؛ ذات اقدس الهی براساس اصول علمی، این دستگاه گوارش ما را خلق کرده است. از خدا سؤال می‌کنیم این روده و معده و دستگاه گوارش را به چه چیزی خلق کردی؟ می‌گوید به سلامت خلق کردم؛ یعنی این روده و معده و این دستگاه گوارش مثل یک ظرف خالی و مثل یک تنگ نیست که هر چه به آن بدهی بپذیرد! در ظرف خالی چه غسل بریزد و چه سم بریزد آن را ننگه می‌دارد؛ اما این دستگاه گوارش به سلامت خلق شده است، مختصری این غذا مسموم باشد این بالا می‌آورد؛ یعنی من این را قبول نمی‌کنم، فطرت هم این‌چنین است! فطرت هم به سلامت و حق خلق شد؛ کسی را بخواهید فریب بدهید، همین که فهمید بالا می‌آورد؛ دروغ را، فریب را و نیرنگ را نمی‌پذیرد، عالم هم همین‌طور است! این نظام هستی باطل را نمی‌پذیرد! این همه باطل‌ها آمدند و رفتند، فقط چند نفر که انبیا هستند مانند! آنچه مانده است حق است؛ یعنی هاضمه زمین و آسمان ستم را نمی‌پذیرد و یک وقت بالا می‌آورد، حالا زود یا دیر. پرسش: الان به وسیله ژنتیک می‌توانند در گیاهان تغییراتی را به وجود بیاورند و هیچ اتفاقی هم نیفتد؛ مثلاً می‌گویند که پیاز پُر از سم است. [۱۱] پاسخ: بله، مثل خود سموم، مثل خود تریاک؛ این تریاک براساس اصول علمی پیدا می‌شود و از هر جایی هم پیدا نمی‌شود. بخشی از داروها را هم همین تریاک تأمین می‌کند؛ منتها بی‌جا مصرف می‌کنند. تریاک مثل غسل برای خودش یک فواید فراوانی دارد، این سم هم برای بسیاری از بیماری‌ها فواید فراوانی دارد؛ منتها بی‌جا مصرف کردن آن ضرر دارد. پرسش: عرض کردم که به پیاز گاهی کود شیمیایی می‌دهند و گاهی هم نمی‌دهند، ژنتیک آن را عوض می‌کنند؟ پاسخ: بله آن هم براساس اصول علمی است که اگر بخواهند ژنتیک را عوض بکنند چه کودی باید بدهند و اگر بخواهند عوض نکنند چه کودی می‌خواهد، این مثل تلقیح است؛ تلقیح و تغییر جنسیت هم براساس اصول علمی است. پرسش: این پیازهایی که کود شیمیایی می‌دهند خود سم است! پاسخ: بله، خود سم درست کردن هم امر علمی است؛ یعنی اگر کسی بخواهد غذایی را مسموم کند از هر راهی نمی‌شود، باید عالمانه و محققانه باشد؛ بمب ساختن، تخریب کردن، اعدام کردن، ترور کردند و انفجار همه اینها باید از راه عالمانه باشد. پرسش: آیا این باطل نیست؟ پاسخ: دو حرف است! علم که باطل نیست! صرف آن در جای بی‌جا باطل است! ظلم باطل است! مگر «جحیم»، «نار» و «آتش» که ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ﴾ [۱۲] است کار کمی است! سوزاندن و سوختن و ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾ [۱۳] مگر کار آسانی است؟! اما همه عالمانه است! چه چیزی بسوزد، چه چیزی نسوزد، چه کسی بسوزد، چه قدر بسوزد، چه کسانی بسوزند ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ [۱۴] همه عالمانه است؛ سم این‌طور است، سوختن این‌طور است، انفجار این‌طور است، مگر می‌شود با هر چیزی جایی را منفجر کرد؟! منتها صرف آن بی‌جاست. گاهی این کوه‌ها را انسان می‌خواهد منفجر

بکند، موانع راه را بردارد و تسطیح کند، این همه جبال «شاهق» [۱۵] را با همین مواد منفجره تسطیح کردند؛ این مواد منفجره برای آن است، صرف بی‌جای آن همین‌طور است. پس سم، انفجار، آتش و مانند اینها این‌طور نیست که نظم عالمانه نداشته باشند، صرف آنها گاهی بی‌جاست و گاهی بجاست. تمام این کوه‌هایی را که برداشتند و جاده درست کردند، به وسیله همین مواد انفجاری بود.

بنابراین، این نظام گذشته از آن سه ضلعی که دارد؛ یعنی نظام فاعلی را دارد که ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى﴾، نظام داخلی دارد که ﴿كُلُّ شَيْءٍ خَلْقُهُ﴾ و نظام غایی را دارد که ﴿ثُمَّ هَدَى﴾، کل این مجموعه با حقیقت آمیخته شده است؛ یعنی مصالح ساختمانی آسمان و زمین حقیقت است که این باطل را نمی‌پذیرد، فریب را نمی‌پذیرد، نیرنگ را نمی‌پذیرد؛ کسی بخواهد با ظلم و نیرنگ در جهان زندگی کند، یک وقت بالا می‌آورد، چرا؟ چون این با ساختار عالم هماهنگ نیست؛ اما آنکه حق است می‌ماند، برای اینکه با ساختار عالم هماهنگ است؛ لذا گاهی به صورت موجبه و گاهی به صورت سالبه می‌فرماید: ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾؛ [۱۶] یعنی این نظامی که شما می‌بینید، این‌طور نیست که هر کاری شما بکنید این را جا بدهد، این یک روز در نهایت بالا می‌آورد؛ اگر کسی دروغ گفت، ولو بعد از پنجاه سال رسوا خواهد شد، برای اینکه این نظام، نظام حق است، نظام صدق و خیر است، این‌طور نیست که هر کسی هر کاری کرد، کرد و بگوید: گذشت، گذشت! این‌طور نیست، این نظام یک وقت او را رسوا می‌کند، این می‌شود نظام حق!

بخشی از اینها در خود دنیا ظهور می‌کند، بخش مهم آن درباره قیامت است؛ به هر حال این همه آرا و اخبار و مکتب‌ها و نظرها که هست، همین‌طور باید برای ابد حل نشده بماند یا نه، صحنه‌ای هست که در نهایت «حق» مشخص می‌شود؟ این فتاوی‌ای که هست، این آرای‌ای که هست، این مکتب‌ها و نحله‌هایی که هست، همیشه و برای ابد همین‌طور «مختلف فیه» باید بماند یا ﴿يَوْمَئِذٍ يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ﴾ [۱۷] روزی باید باشد که به همه این اختلافات خاتمه بدهد؟ فرمود روزی هست که به همه اختلافات خاتمه داده می‌شود، در تمام این نحله‌ها، مذهب‌ها، آرا و فتاوا یک روز معلوم می‌شود که حق با کیست؛ لذا فرمود ما آسمان و زمین را به «حق» خلق کردیم.

مطلب دیگر این است که خدا فرمود ما یک سلسله حرف‌هایی داریم و یک سلسله کارهایی هم داریم؛ اضلاع سه‌گانه این مثلث هم با هم هماهنگ هستند. حرف‌های ما یکدست است، کارهای ما هم یکدست است، کارهای ما با حرف‌های ما و حرف‌های ما هم با کارهای ما یکدست است؛ حرف‌های ما که به نام قرآن کریم است، آن را در سوره مبارکه «نساء» آیه ۸۲ مشخص کرد، فرمود: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾؛ شما قرآن را خوب بررسی کنید و چندین بار مطالعه کنید، اول تا آخر و آخر تا اول را که بررسی کنید، هیچ اختلافی با هم نمی‌بینید! کتابی است که مثلاً حدود ۲۳ سال به تدریج - در حال جنگ، در حال صلح، در حال هجرت، در مکه و در مدینه، در حال فقر، در حال غنا، در حال رنج و در حال گنج - در طی این سال‌ها نازل شده است و هیچ اختلافی با هم ندارد؛ این حرف‌های الهی است، چون خیلی‌ها تلاش و کوشش کردند که ببینند این آیات با هم هماهنگ است یا نه! از دیرزمان قرآن محور اصلی بود، مرحوم سید حیدر آملی [۱۸] - ایشان برای هفتصد سال قبل است - بعد مرحوم فیض [۱۹] که برای چهارصد سال قبل است، این را مرحوم فیض در وافی [۲۰] از مرحوم سید حیدر آملی [۲۱] نقل کرده است، آن وقت آن بزرگوار از چه کسی نقل کرده است باید بررسی بشود، از دیرزمان آمدند درباره قرآن کریم کارهای گروهی و جدی کردند! اول آمدند

سُورِ قرآن را شمردند، بعد آیات آن را شمردند که این مشخص است قرآن چند سوره دارد و چند آیه دارد، برای همه روشن است؛ چند جمله دارد، چند کلام دارد و چند کلمه دارد، این را مشخص کردند؛ هر کلمه که حرف دارد، چند حرف دارد، چند «الف» دارد، چند «باء» دارد، چند «جیم» دارد و چند «دال» دارد، این را مشخص کردند. هزارها هزار هم مشخص کردند! بعد از کلمه و حرف‌ها، آمدند به اعراب رسیدند که چند رفع دارد، چند نصب دارد و چند جر دارد؛ بعد آمدند به حرکات رسیدند که چند فتحه دارد، چند کسره دارد و چند ضمه دارد؛ بعد آمدند به تشدید که چند تشدید دارد؛ این را هفتصد، هشتصد سال پیش مرحوم آقا سید حیدر آملی نقل کرده است، یک چنین کتابی است! لحظه‌به‌لحظه روی تشدیدهای آن، فتحه‌های آن، حرکت آن آمدند گروهی کار کردند، با نبود وسایل! تمام تلاش و کوشش را کردند ببینند که این کتاب یکدست هست یا یکدست نیست! دیدند که هیچ اختلافی در آن نیست. قرآن تحدّی کرده! فرمود: ﴿لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ﴾، بعد از سیصد سال از مرحوم سید حیدر آملی، مرحوم فیض که برای چهارصد سال قبل است، در وافی این را هم ذکر کرده است. پس یک چنین کتابی است که روی تشدیدها و حرکات آن گروهی کار کردند و هیچ اختلافی پیدا نکردند، این ضلع اول.

ضلع دوم که در سوره مبارک «مُلک» است فرمود: شما موجودات سپهری را بررسی کنید، موجودات زمینی را بررسی کنید، دریا و موجودات دریایی را بررسی کنید، معادن و موجودات معدنی را بررسی کنید، ببینید که ناهماهنگی در اسرار خلقت هست یا نه؟ در آیه سوم سوره مبارکه «مُلک» به این صورت فرمود: ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَؤُتٍ﴾؛ البته اختلاف غیر از تفاوت است؛ تفاوت یعنی این سلسله‌ای که هست، اگر برخی از حلقات آن فوت بشوند، وقتی که فوت شد، این سومی از اولی گسیخته می‌شود؛ فرمود ما هیچ فوتی نداریم در عالم! این حلقات زمینی و آسمانی و آنچه در آسمان و زمین است، هر چیزی سر جای خودش است، این‌طور نیست که جایی یک فوت و تفاوتی باشد که چهارمی از دومی بریده باشد و این وسط که سومی است فوت شده باشد، هیچ ممکن نیست که چیزی در جای خودش نباشد؛ دوبار، سه‌بار یا صد بار هم که شما بررسی کنید، می‌بینید که هر چیزی جای خودش است. پرسش: عالم اثبات چه چیزی را ثابت می‌کند؟ پاسخ: علم! علم بررسی می‌کند. خیلی‌ها کار کردند؛ منتها متأسفانه آفریدگار را نمی‌دانند، وگرنه همان‌طوری که عده‌ای این حرکات کتاب را بررسی کردند، فیزیکدان‌ها این‌طورند، شیمی‌دان‌ها این‌طورند و سعی و تلاش و کوشش آنها هم این است، آنهایی که این کار را کردند و چیزی را که کشف کردند، قدر و حرمت آنها را هم دیگران بدانند. شما ببینید در جریان بحث نیوتن [۲۲] که در نیمه قرن هفدهم - از ۱۶۶۵ و ۱۶۶۶ - جاذبه را کشف کرده است، بعد از کشف این امور فیزیکی و ریاضی و مانند اینها بقیه عمر خود را به الهیات و تاریخ و اینها پرداخت؛ این را در شرح حال نیوتن می‌بینید که دو عنوان در او بود؛ یکی نیوتن و یکی هم نیوتن سبب! در جریان نیوتن و تاریخ زندگی او می‌گویند که چه وقت او جاذبه را کشف کرده است، چه وقت درس خوانده است و کجا درس خوانده است. نیوتن سبب یک عنوان دیگری است؛ یعنی اینکه سیبی از درخت افتاد و ایشان جاذبه را طبق حدس کشف کرده است، این را در بحث نیوتن سبب ذکر کردند، چون او جاذبه را به علت افتادن سیب روی زمین که این زمین آن سیب را جذب می‌کند، جاذبه را کشف کرد و اروپایی‌ها به این درخت احترام گذاشتند، تا این درخت سبز بود این درخت نزد آنها محترم بود و کسی کاری به این درخت نداشت، وقتی این درخت خشک شد آن چوب‌ها را هم محترم نگه داشتند، برای اینکه می‌گفتند این چوب‌ها باعث شده است که نیوتن یک چنین چیزی برای ما کشف کرده است؛ ما اگر به مرقد امام احترام می‌گذاریم برای اینکه او

کارهایی را کرده که صدها برابر بالاتر از کار نیوتن؛ اگر غرب را می‌بینید که قدری پیشرفت کرده است، برای همین است؛ آنها چوب را نمی‌پرستند، ولی می‌گویند چون این چوب منشأ یک کشف علمی است، این چوب خشک شده برای ما محترم است! به هر تقدیر اینها این کارها را کردند! اگر شما می‌بینید که الان اینها دورترین ستاره‌ها را از نزدیک دارند می‌بینند، سیاهچاله‌ها را می‌بینند و وجب به وجب را بررسی کردند و می‌کنند، براساس نظم علمی بررسی کردند! دریا رفتند، صحرا رفتند، آسمان رفتند، زمین رفتند، هر جا رفتند نظم عالمانه دیدند؛ لذا فرمود هیچ فوتی در عالم نیست! اختلاف هست که یکی بزرگ است و یک کوچک است، همین اختلاف منشأ برکت است! یکی در شرق است، یکی در غرب است، یکی روشن است، یکی تاریک است، این اختلاف منشأ برکت است؛ اما فوتی در کار نیست؛ فوت یعنی این سلسله حَقّات بعضی در جای خودشان نباشد و فوت بشوند که این حلقه بعدی از حلقه قبلی گسیخته باشد، فرمود چنین چیزی در جهان نیست: ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَؤُتٍ﴾. فرمود حالا شما ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ﴾؛ یکبار، دوبار، سه بار یا کمتر بیشتر فطر و شکافی در عالم نمی‌بینید. ﴿هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾، [۲۳] این ﴿كَرَّتَيْنِ﴾ همان اصطلاحی که اهل معقول دارند، در دست مردم هم هست؛ مردم که می‌گویند مثلاً این فرش، فرش دست دوم است، نه یعنی دومی این شخص است، یعنی اولی نیست! حالا ممکن است ده نفر یا بیست نفر این اتومبیل را گرفتند و دارند می‌فروشند یا این فرش را دارند می‌فروشند، دست دوم یعنی «مَا لَيْسَ بِأَوَّلٍ»، چون در کتاب‌های عقلی - لابد خوانده‌اید - می‌گویند معقول ثانی، یعنی «مَا لَيْسَ بِأَوَّلٍ»، [۲۴] نه معقول دوم! فرمود: ﴿كَرَّتَيْنِ﴾ نه یعنی دوبار اگر شما بررسی کنید بی‌نظمی نمی‌بینید؛ یعنی بیش از یکبار! حالا صدبار هم بررسی کنید بی‌نظمی نمی‌بینید: ﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِبًا﴾ خسته می‌شوید، ولی بی‌نظمی نمی‌بینید، این ضلع دوم.

ضلع سوم آن است آنچه را که در سوره مبارکه «نساء» گفتیم که اقوال خداست و آنچه در سوره «ملک» است که افعال خداست، اینها باهم هماهنگ هستند؛ هر چه را که گفت شما بخواهید مصداق آن را پیدا کنید، در اسرار خلقت است و هر چه که در اسرار خلقت است بخواهید منطق آن را تبیین کنید، در قرآن کریم هست. بنابراین بحث از آیات قرآن کریم که سخن از اقوال خداست یک بحث دینی است، بحث از نظام هستی که بحث از افعال خداست نظام دینی است. دانشگاه‌های ما غرق دین هستند، منتها نمی‌دانند! مثل همان ماهی که در آب بود از ماهی‌های دیگر سؤال می‌کرد که دریا چیست و آب چیست؟ آنها دارند فعل خدا را بحث می‌کنند! هر علمی که موضوع آن فعل خداست، این دینی است؛ هر علمی که موضوع آن فعل انسان است، این ممکن است دینی باشد و ممکن است که دینی نباشد! هنر، سینما، خوانندگی، نوازندگی، بافندگی و صنعت، موضوع اینها فعل انسان است و فعل انسان هم ممکن است که حق باشد و ممکن است که باطل باشد؛ اما کسی دارد درباره کار خدا بحث می‌کند، یک فیزیکی‌دان کار غیر دینی ندارد! دارد بحث می‌کند که خدا چه کار کرد، حالا قبول و نکول عالم مطلب دیگری است. حالا فرض کنید که کسی معاصر حضرت امیر (سلام الله علیه) بود و کارهای حضرت امیر را دارد بررسی می‌کند که حضرت امیر چه کارهایی را کرده است، او که از روایت کمک نگرفته است! او کارهای حضرت را از نزدیک شاهد بود و بررسی کرده است، این کار، کار دینی است. حالا اگر کسی بحث بکند که حضرت امیر چه کارهایی را کرده این می‌شود دینی، دانشگاه که بحث می‌کند که خدا چه کارهایی را کرده این دینی نیست؟! اصلاً فرض ندارد فیزیک ما، یا شیمی ما دینی نباشد! عالم گاهی گرفتار نُکول است، این یک حرف دیگری است؛ ولی علم، علم دینی است! ما ریاضی غیر دینی نداریم! زمین‌شناسی غیر دینی نداریم! مگر زمین را او نیافرید؟ این زمین‌شناس دارد بحث

می‌کند که خدا چگونه زمین را آفرید؟ زمین‌شناسی، دریاشناسی، ستاره‌شناسی، نجوم‌شناسی، حیوان‌شناسی، درخت‌شناسی، فرض بکنیم که این علم غیر دینی است، اصلاً فرض ندارد! منتها بعضی از اینها غافل هستند، باید بدانند که درباره کار خدا دارند بحث می‌کنند. ما که می‌گوییم خدا چنین گفت و چنین گفت، علم ما می‌شود دینی، آن‌که می‌گوید خدا چنین کرد و چنین کرد دینی نیست؟! البته فرق در آن عالم است که عالم گاهی متوجه است که دارد چه کاری می‌کند و گاهی هم متوجه نیست؛ لذا فرمود که این نظام، نظام «حق» است و غیر از خدا احدی هم سهمی ندارد، کارهای خدا یکدست است، گفته‌های خدا یکدست است، گفته‌ها و کارها، کارها و گفته‌ها یکدست است؛ اگر برهان اقامه کنیم، وقتی به خلقت مراجعه کنید می‌بیند همین است. وقتی به خلقت مراجعه می‌کنید بعد سری به قرآن می‌زنید می‌بینید که تفسیر همین خلقت است؛ هم قرآن تفسیر ساختار خلقت است؛ یعنی خالق و مخلوق و نظم، هم نظام هستی وجود عینی آیات قرآن کریم است؛ لذا فرمود شما غیر خدا را که می‌پرسید، آنها چه کاری کردند؟ پرسش: دینی بودن وصف علم است یا وصف عالم است؟ پاسخ: دینی وصف علم است، علم یا دینی است یا غیر دینی، متدین بودن برای عالم است او یا کافر است یا مؤمن. یک وقت انسان می‌خواهد بحث بکند درباره سینما، خوانندگی، نوازندگی، ریسندگی، بافندگی یا سازندگی، این می‌تواند دینی باشد و غیر دینی، برای اینکه این علم، موضوع آن فعل انسان است، می‌تواند حلال باشد یا حرام باشد؛ اما اگر می‌خواهد درباره زمین بحث کند! این مسیحی که صوت [العدالة](#) [۲۵] نوشت، این علم او علم اسلامی است، چون درباره حضرت امیر است، ولو خودش مسلمان نبود و مسیحی بود! متدین بودن غیر از دینی بودن است! این کار غیر دینی نیست، چون موضوع «کلُّ علم» خصوصیت آن را مشخص می‌کند و هر علمی را از راه موضوع آن باید شناخت، آن راهی را که مرحوم آخوند رفته، آن راه رفتنی نیست، چون بعد از موضوع و محمول و نسبت، هدف تأمین می‌شود! شما اگر بخواهید بگویید تمایز به اغراض است، چرا عقب افتادید؟! تمایز به اغراض نیست، یک؛ تمایز به محمول نیست، دو؛ تمایز به سنجی مسائل نیست که سیدنا الاستاد امام (رضوان الله علیه) بی‌میل نبود، سه؛ همه اینها و مدار موضوع‌اند! آنها عوارض ذاتی موضوع‌اند، در هر قضیه حرف اول را موضوع می‌زند! اینکه می‌گویند «آن موضوع کل علم و هو الذي يبحث فيه عن عوارض الذاتية» [۲۶] اصل آن برای فلسفه و منطق است که عرضی است، موضوع است و عرض ذاتی است؛ اما فقه و اصول که عرضی و ذاتی نیست! یک سلسله قوانین اعتباری است، این حرف‌ها از آنجا آمده است! آن‌که گفته است درست گفته، حرف اول قضایا و مسائل را موضوع می‌زند، زیرا موضوع محمول را که عرض ذاتی است جذب می‌کند، ربط موضوع و محمول به عهده موضوع قضیه است و آن است که محمول را می‌کشاند! اهداف که بر مسائل مترتب است، بعد از سامان یافتن مسئله، یعنی بعد از ربط محمول به موضوع سامان می‌پذیرد. ربط محمول به موضوع زمام و افسار آن به دست موضوع قضیه است، زیرا عرض را آن جوهر به دنبال می‌کشاند! ما اگر خواستیم ببینیم کدام علم اصول است، کدام علم فقه است، کدام علم هندسه است و کدام علم ریاضی است، موضوع را باید نگاه کنیم! کدام علم دینی است و کدام علم غیر دینی است، باید موضوع را نگاه کنیم! علمی که بحث می‌کند از فعل امام، از فعل پیغمبر (علیهم السلام) یقیناً دینی است! علمی که بحث می‌کند از فعل خدا که خدا چه کارهایی کرده، هیچ شکی در آن نیست که فیزیک و شیمی ما دینی است! منتها اینها در دریا هستند و در آب توحید غرق می‌باشند؛ منتها نمی‌دانند که این توحید است.

برهانی که در این آیه هست این است که بگویید غیر خدا چه کاری کرد؟ در سوره مبارکه «سبأ» فرمود کسی محترم است که کاری کرده باشد، غیر خدا «بأحد أنحای ثلاثه» دستشان خالی است؛ نه «بالاستقلال» ذره‌ای را مالک هستند، نه

«بالاشتراک» ذره‌ای را مالک هستند، نه «بالمظاهره» در یک ذره‌ای سهم دارند که در سوره مبارکه «سبأ» به طور مفصل گذشت، فرمود: ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِقْطَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾؛ [۲۷] غیر خدا چه سمتی دارند که شما به آنها احترام می‌کنید و سر می‌سپرید؟ حالا ما کاری به آسمان و زمین نداریم، یک ذره‌ای در عالم! ذره‌ای را شما ثابت کنید که «بالاستقلال» برای غیر خداست، این نیست! ذره‌ای ثابت کنید که «بالاشتراک» خدا و غیر خدا مالک او هستند، این هم که نیست! ذره‌ای را ثابت کنید که غیر خدا ظهیر و پشتیبان و معاون و دستیار خداست، آن هم که نیست! پس چرا می‌پرستید؟

می‌ماند مسئله شفاعت؛ شفاعت حق است و شفاعت هم برای پیغمبر و اهل بیت است؛ شفاعت را خدا باید به آنها اذن بدهد، به غیر اینها که اذن نداد! این‌جا هم در همین بحث سوره مبارکه «احقاف» می‌فرماید شما چیزی بیاورید - یا از کتب آسمانی یا انجیل و تورات و اینها را بیاورید - که این حرف‌های شما را امضا بکند یا از کتب اوصیا بیاورید روایاتی که در ذیل این آیه است را ملاحظه بفرمایید، یا مصحف فاطمه (سلام الله علیها) را بیاورید! ببینید در آن مصحف یک چنین حرف‌هایی هست یا نه؟ در ذیل همین آیه این روایت هست. [۲۸] اگر در مصحف فاطمه بود که غیر خدا سهمی دارد، بله! اگر در مصحف فاطمه بود که غیر خدا چیزی را «بالشركة» خلق کرده است، بله! اما وقتی که دست همه خالی است، چرا آن را احترام می‌کنید؟ چرا می‌پرستید؟ پس هیچ ذره‌ای مخلوق غیر خدا نیست، هیچ ذره‌ای «بالاشتراک» غیر خدا سهم ندارد، هیچ ذره‌ای «بالمظاهره» ﴿وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ پشتیبان و پشتیبان باشند نیست، پس چرا به غیر خدا احترام می‌کنید؟ اگر این هست، آن وقت اضلاع مثلث کاملاً درست است؛ یعنی گفتار الهی یکدست است، کردار الهی یکدست است و اگر شما بخواهید قول و فعل خدا را هم هماهنگ کنید، یکدست است.

قسمت ۱/ احقاف/تسنیم

منسوب به ابوریحان بیرونی است که اگر آسمان و زمین به حرف دربیایند می‌شود موسیقی، می‌شود آهنگ منظم. این موسیقی یک بخش از آن که متأسفانه خارج از مدار حرکت می‌کند، ولی آن بخش از آن که داخل در مدار است با ساختار خلقت ما هماهنگ است. شما ببینید این هفت میلیاردی که الآن روی کره زمین هستند همه اینها در برابر یک آهنگ گریه می‌کنند، این مارش عزا را که می‌زنند همه گریه می‌کنند، معلوم می‌شود که این آهنگ گریه‌آور است فارابی آن کتابی که در موسیقی نوشتند عمیق‌تر و عریق‌تر و مفصل‌تر از کتاب‌هایی است که در فلسفه نوشتند و آن بخشی که برای هفت میلیارد بشر این آهنگ را بنوازند آهنگ شاد است همه می‌خندند. این با دستگاه خلقت ما باید سازگار باشد تا کسی عصب‌شناس نباشد، خلقت‌شناس نباشد، دستگاه بدن را نداند، نمی‌تواند موسیقی امتحان بکند حرف منسوب به جناب ابوریحان این است که اگر کلّ آسمان و زمین به حرف در بیایند می‌شود موسیقی، از بس منظم است، چرا؟ چون زیباتر از این محال است. اگر زیباتر از این ممکن بود و خدا خلق نمی‌کرد به یکی از آن سه تالی بود که «و التّالی بأسره مستحیل».

پس ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ که این جمله «خَلَقَهُ» مجرور است، محل جرّ است تا صفت باشد برای شیء. هر چیزی را که آفرید زیبا آفرید، این «کان» ناقصه اشیاء. طایفه سوم مشخص می‌کند که زیبایی خلقت در هندسه داشتن و اندازه داشتن و نظم ریاضی اینهاست. این همین آیه محل بحث است: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾؛ هر چیزی اندازه‌ای دارد. اگر هندسه دارد، اندازه دارد، می‌شود زیبا. چرا ما می‌گوییم فلان شخص زیباست و فلان شیء زیبا نیست؟ برای اینکه این

سرش با صورتش با دست‌هایش موزون است، می‌گوییم زیباست و آن کسی که اعضای او هماهنگ نیست، می‌گوییم زیبا نیست. پس زیبایی خلقت در آن هندسه و سازمان و سازگار ریاضی‌گونه اشیاست که فرمود: ﴿كُلُّ شَيْءٍ خَلْقُهُ﴾. چون فعل خدا متبوع قانون است، در «کان» تامه، نظم جهان متبوع کار خداست در «کان» ناقصه، سازمان و هندسه ریاضی اشیاء تابع کار خداست در بخش سوم؛ لذا خدا زیر سؤال نمی‌رود: ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ﴾. چه چیزی را می‌خواهی سؤال بکنی؟ از چه چیزی می‌خواهید سؤال بکنید؟ یعنی یک قانون پیش نوشته‌ای دارید که بگویید چرا فلان کار را کردی و فلان کار را نکردی؟ هر سؤالی که هست زیر مجموعه فعل خداست؛ لذا فرمود: ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ﴾، اگر انسان بخواهد دقیق بحث کند می‌بیند ریاضی‌وار است، زیباست، مخلوق خداست، هر سه را ذات اقدس الهی آفرید. این عصاره چهار طایفه؛ یعنی اصل خلقت، زیبایی خلقت، مهندسی شده خلقت، مسئول نبودن خالق، این طوایف اربعه زیر مجموعه فصل اول است. قسمت / ۱۵ قمر / تسنیم

برای اینکه جامعه یک جامعه متمدن باشد، سه مرحله را باید بررسی کرد؛ اگر جامعه وجود حقیقی داشته باشد، چه اینکه از بعضی تعبیرات سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) برمی‌آید که امت، وجود حقیقی دارد، کتاب امت وجود حقیقی دارد که در سوره «جاثیه» فرمود برای هر امتی کتابی هست و ما در قیامت این کتاب را آشکار می‌کنیم، ﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾؛ [۱] این کتاب، کتاب امت است؛ اگر امت وجود جداگانه دارد، مثل آب و هوا و فضا، پس کتاب حقیقی دارد و اگر امت وجود جداگانه ندارد، ولی هر فردی یک حیثیت اجتماعی دارد، پس آن هم یک وجود واقعی دارد و اگر در بخش سوم شد که نه جامعه وجود حقیقی دارد و نه در هر فردی یک حیثیت تکوینی نسبت به اجتماع هست، می‌شود یک امر اعتباری. به هر حال بشر با یک سلسله امور اعتباری زندگی می‌کند؛ تمام این خرید و فروش‌ها و تملک‌ها و ارث‌ها و داد و ستدها، همه امور اعتباری است. ما چیزی در عالم به نام «ملکیت» نداریم، یا به نام «بیع» و «شراء» نداریم، بلکه آنچه در خارج وجود دارد زمین و درخت و امثال آن است؛ اما چیزی به عنوان ملک داشته باشیم، این یک قرارداد است. بنابراین اگر بخش سوم شد، جامعه متشکل از یک سلسله امور اعتباری خواهد بود که این امور اعتباری نباید لرزان باشد، بلکه باید منظم باشد. قرآن کریم هم هر فرد را منظم آفرید - طبق آن دو فصل بیان شده که ساختار انسان چیست؟ محبوب انسان چیست؟ زینت انسان چیست؟ اینها را بیان فرمود - و هم بخش روابط اجتماعی یکدیگر را بیان فرمود که سه اصل از اصول نظام؛ یعنی قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه را در درون خود انسان نهاده که می‌گویند حکمای یونان باستان، برای کشور سه قوه مستقل از یکدیگر؛ یعنی قوه مقننه، قوه اجراییه و قوه قضاییه تنظیم کردند که این قوا تنظیم‌کننده امور کشور هستند، اینها را از معرفت نفس گرفتند که در درون انسان، این تشکیلات هست. این اصول در ساختار هر فردی هست که فرمود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾. [۲] اما برای اینکه جامعه را آرام کند، فرمود شما درباره «گمان» موضع بگیرید و یک جامعه عقلانی و علمی باشید و اگر کسی مشکلی پیدا کرد، اولاً نگذارید کسی مشکل پیدا کند، بلکه با تعلیم و تربیت و ارشاد و تبشیر و انذار نگذارید کسی مشکل پیدا کند؛ اما اگر مشکل پیدا کرد، با امر به معروف و نهی از منکر، مشکل او را حل کنید. غیبت هم نکنید، چون هیچ اثری ندارد، غیر از اینکه جامعه را لرزان کرده و از یکدیگر جدا می‌کند. بعد برای تشبیه معقول به محسوس فرمود غیبت کردن مثل این است که کسی برادری داشته باشد، یک؛ این برادر بمیرد، این دو؛ او بخواهد گوشت این برادر مرده را بخورد، این سه؛ و در اثر تزیید گناه و ادامه خوی حیوانیت، این مرده‌خوری برای او محبوب باشد که این بدترین و ساقطترین درجه است، این چهار. فرمود: ﴿أَيُّ جِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ

أَخِيهِ مَيْتًا﴾. شما ببینید بعضی از این حیوانات، خوی جلال و جبروت در آنهاست، وقتی بدن یک حیوان را می‌شکافند، فقط قلب او را می‌خورند؛ ولی بعضی از حیوانات لاش‌خور هستند، این لاش‌خورها قدرت صید ندارند و خودشان صید نمی‌کنند، بلکه فقط منتظر هستند که کجا مرداری هست، تا از گوشت او استفاده کنند. پست‌ترین مرحله آن است که انسان، نه تنها به این عمل عادت کند، دوست این عمل باشد! فرمود کسی که غیبت می‌کند، او مرده‌خوری را دوست دارد، چقدر این تعبیر، تعبیر سنگینی است! ﴿أَيُّ جِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾، این معنی غیبت است. به جای اینکه ما امر به معروف و نهی از منکر کنیم، جامعه را می‌لرزانیم! فرمود این جامعه لرزان، مشکلی را حل نمی‌کند. اینکه وجود مبارک لقمان به پسر خود گفت: ﴿إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ [۳] یعنی «من الامور التي ينبغي أن يُعزم عليه»، چون ما هیچ کاری را بدون عزم نمی‌کنیم! یعنی انسان اگر بخواهد کاری را بدون عزم و اراده انجام بدهد، محال است، همان طوری که دو دوتا پنج تا محال است، انسان بخواهد کاری را بی‌اراده انجام بدهد، این ممکن نیست، چون «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مُرِيداً وَ مُخْتَاراً». یک وقت انسان را از جایی به جایی می‌برند، این مورد فعل است، نه مصدر فعل، چون او کاری انجام نداده است؛ اما اگر انسان بخواهد کاری را بدون اراده و بدون عزم انجام دهد، این ممکن نیست. لقمان فرمود کارهایی که انسان انجام می‌دهد، همه کارها از روی عزم و اراده است، ولی به طور عادی انسان بنشیند چند شبانه‌روز فکر کند که آیا من فلان کار را انجام بدهم یا نه؟ او این کار را روزانه انجام می‌دهد؛ اما اگر خواست یک کار مهمی را انجام بدهد، این را مدت‌ها فکر می‌کند، مشورت می‌کند و تصمیم می‌گیرد، این را می‌گویند ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ یعنی «مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي يَنْبَغِي أَنْ يُعَزَّمَ عَلَيْهَا وَ عَلَيْهَا».

جریان حفظ یک جامعه و تمدن جامعه و عقلانیت آن جامعه، ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ است. اینکه می‌گویند عزم ملی می‌خواهد! عزم مردمی می‌خواهد! یعنی کاری است که همه باید برای آن تصمیم بگیرند و مدت‌ها فکر کنند و اجرا کنند، چنین جامعه‌ای جامعه متمدن خواهد بود. قسمت ۱۸/حجرات/تسنیم

آن دو اصل، خیلی اصل غنی و قوی‌ای است؛ یعنی در تدوین علوم انسانی، در تنظیم نیازهای جامعه از نظر تفکیک قوا، خدای سبحان برای انسان قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه را قرار داد، هرکدام هم کار خودشان را می‌کنند و از نظر پذیرش هم فرمود آن‌گونه که ما انسان را خلق کردیم، او به زیبایی علاقه‌مند است و زیبایی او در ایمان و عقل و عدل و امثال آن است. آن دو فصل از فصول اساسی است که قانون اساسی برای تدوین علوم انسانی خواهد بود؛ اما این بحث از بحث‌های تربیتی و اخلاقی است که به هرکدام از این سه مبنا باشد درست است؛ چه جامعه وجود حقیقی داشته باشد «کما ذهب الیه بعض»، یا وجود حقیقی ندارد، بلکه در هر فردی حیثیت اجتماعی هست که این هم یک حیثیت تکوینی است «کما ذهب الیه بعض الآخر»، یا امری قراردادی است که به هر حال ما با قرارداد زندگی می‌کنیم، همان طوری که بیع و شراء و اجاره و عقود مضاربه و اینها هیچ‌کدام وجود خارجی ندارند؛ ولی با اینها داریم زندگی می‌کنیم.

برای تکمیل این بحث، آیه سیزدهم را نازل فرمود که ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾. در قرآن کریم یک ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ هست، یک ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ﴾ [۹] هست و یک ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ که سه بخش را قرآن کریم به عهده دارد: یکی اینکه جامعه اسلامی و ایمانی را می‌خواهد سامان ببخشد، دیگری بخش منطقه‌ای است که بالاتر از ملی و محلی است و جامعه الهی و آنها که به خدا و قیامت و وحی و نبوت معتقد هستند، مثل مسلمان‌ها، یهودی‌ها، مسیحی‌ها و مانند آن که دارای ملتی هستند، از آنها به

عنوان ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ [۱۰] و مانند آن یاد می‌کند. بخش سوم قرآن هم بخش بین‌المللی است که کاری به ایمان و توحید و کتاب و وحی و اینها ندارد، با جامعه بشری کار دارد که همان حقوق بشر است. به هر تقدیر می‌فرماید چه مسلمان باشید و چه نباشید، مُلحد باشید یا نباشید، مشرک باشید یا نباشید، اگر انسان هستید، دین برای شما برنامه‌ای دارد. فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾، این ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ها ناظر به همین بخش سوم؛ یعنی بخش بین‌المللی است که فرمود الآن شما در یک جامعه جهانی زندگی می‌کنید و به هم مرتبط هستید، شما بدانید که فخری غیر از فخر الهی نیست؛ تفاخر نکنید، نژادپرستی نکنید، کسی دیگری را برتر نداند، کسی دیگری را فروتر نداند، برای اینکه اگر شما بخواهید ریشه اصلی را حساب کنید، ما دو تا کار کردیم که هر دو هدفمند است: یکی اینکه در بین این هفت میلیاردی که هستند، هیچ کسی شبیه کسی نیست! نه چهره او شبیه است و نه آهنگ او شبیه است، ﴿اٰخْتِلَافٌ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ﴾؛ [۱۱] این از بهترین معجزات الهی است که در بین این هفت میلیارد، هیچ کسی شبیه دیگری نیست! آهنگ هیچ کسی شبیه هم نیست! فرمود این کار را کردیم که یکدیگر را بشناسید و اشتباه نکنید، این کار ماست. در مسائل سیاسی، قبیله‌ای، قومی و نژادی، این را هم ما ﴿جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾؛ یکدیگر را بشناسید که فلان کس از فلان قبیله است. آن روزها که مسئله شناسنامه و اینها نبود، الآن هم که مسئله شناسنامه است، بهترین راه برای شناسایی، همان شناسایی طبیعی است. فرمود اینها ﴿جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ﴾، پس این دو تا کار را ما کردیم: یکی درباره تکتک افراد که ﴿وَ اٰخْتِلَافٌ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ﴾، یکی هم درباره قبیله‌ها و جمال‌ها. برخی‌ها بر آن هستند که «شعب» بالاتر از «قبیله» است و «قبیله» زیرمجموعه «شعب» است؛ بعضی هم به عکس می‌گویند که «قبیله» اصل است و «شعب» زیر مجموعه «قبیله» است. «قبیله»، «شعب»، «حی»، «بطن» و امثال اینها، اینها شعب فرعی اجتماعات بزرگ و کوچک هستند. فرمود همه اینها یک شناسنامه است، به جای اینکه مشخص شود که این شخص شناسنامه‌اش چیست؟ کد ملی او چیست؟ مشخص است که از فلان قبیله است، از فلان نژاد است، از فلان محدوده است، اینها فقط برای این است. قسمت ۱۸/حجرات/تسنیم

سلامت جامعه

به هر تقدیر این بخش‌ها را قرآن کریم یکی پس از دیگری ذکر کرد تا جامعه زنده بشود، اولاً؛ سالم بشود، ثانیاً؛ و عاقل بشود، ثالثاً. فرمود: ﴿اَفْحَكُمُ الْاَجَاهِلِيَّةَ يَنْعُونَ﴾، [۱۶] گاهی ممکن است جهل به عنوان یک بیماری در مقطع دوم قرار بگیرد؛ ولی اصرار قرآن کریم این است که این سه فیض را به جامعه برساند: «الحیة»، «السلامة» و «العقلانیة»، اینها را برساند، آن وقت از آن به بعد می‌شود «اَلْاِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيَّه». [۱۷] اینکه فرمود: ﴿اٰجْتَنِبُوا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّنِّ﴾، این را هم در سه مقطع جلوگیری کرده است؛ فرمود خود ظن اگر پیدا شده، چون مبادی اختیاری ندارد منهی نیست، مگر اینکه کسی عمداً در صدد تحقیق باشد. مبادا حالا این ظن را برای اینکه به یقین برسانید جستجو کنید! این جستجو کردن ممنوع است. اگر جستجو کردید و یقین پیدا کردید مبادا بر این یقین خود ترتیب اثر دهید و غیبت کنید! این غیبت کردن گذشته از آن حرمت جهنم و سوخت و سوز جهنم، به منزله خوردن گوشت مرده است که آن مرده برادر آدم می‌باشد! اگر فرمود: ﴿اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ﴾، [۱۸] اگر کسی آبروی دیگری را در غیاب او ببرد، مثل اینکه بعد از مرگ او گوشت او را دارد می‌خورد! پرسش: این معقول نیست! پاسخ: بله، سرش این است که ما یک عالم مثالی داریم که آن عالم مثال اگر خوب روشن بشود - چه برزخ متصل و چه برزخ منفصل - خیلی از تشبیهات و کنایه را حل می‌کند. اینها تشبیه نیست، اینها تمثیل است؛ یعنی تمثیل این اعمال به صورت‌های دیگر در برزخ است. وقتی مؤمن رحلت می‌کند و وارد قبر می‌شود

چند فرشته خيلي زيبا کنار قبر او هستند، يكي بالاي سر، يكي پايين پا، يكي طرف راست، يكي طرف چپ و يكي هم فوق همه اينهاست؛ يكي نماز است، يكي روزه است و ساير احكام و عبادات ديگر هستند که اگر آسيبي بخواهد به اين مَيّت برسد اينها جلوگيري مي‌کنند و يک فرشته نوراني، بالاتر از همه، نه بالاي سر او، بلکه بالاي قبر او، يعني بالاي بدن او، بر همه اشراف دارد، مي‌فرمايد که اگر از شما دفاع ساخته نشد من دفاع مي‌کنم! اگر خطر جلو آمد و از نماز و روزه و زکات و اينها آن قدرت دفاعي ديده نشد من دفاع مي‌کنم، اين در جوامع روايي هست «أَنَا الْوَلَايَةُ» [۱۹] اينها اگر کسي چشم برزخي داشته باشد مي‌بيند که بر مَيّت در قبر چه خبر است؟! آنچه وجود مبارک پيغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: «كَلَا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ حَبْيَرَ مِنَ الْعَنَائِمِ لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ لَتَشْتَعِلْ عَلَيْهِ نَارًا»، [۲۰] همين است. اگر کسي اهل رؤيا باشد، اين عالم رؤيا فضيلت و راه خوبي است که انسان با برزخ رابطه پيدا مي‌کند. اين روايت را چند بار عرض کرديم مرحوم کليني (رضوان الله عليه) در همان جلد هشت کافي نقل مي‌کند [۲۱] که بشر اولي مي‌خوايد، ولي خواب نمي‌ديد و رؤيا نصيب او نمي‌شد، حرف انبيا را هم البته گوش نمي‌دادند. بعد به انبيا مي‌گفتند اگر ما حرف شما را گوش بدهيم چه مي‌شود؟ گوش ندهيم چه مي‌شود؟ فرمود بعد از مرگ آثار خوب مي‌بينيد يا آثار بد مي‌بينيد! آنها انکارشان بيشتتر شد، مي‌گفتند مرگ پايان راه است، مرگ پوسيدن است، بعد از مرگ که خبري نيست و کسي از قبرستان نمي‌آيد! بعد ذات اقدس الهي رؤيا را نصيب اينها کرد که اينها در عالم خواب چيزهايي مي‌ديدند. مرحوم کليني نقل مي‌کند که اينها مي‌آمدند نزد انبياي خودشان و مي‌گفتند اينها چيست که ما در عالم رؤيا مي‌بينيم؟ آن پيامبران اوليه مي‌فرمودند اينها نمونه آن حرفهايي است که ما به شما مي‌گويم! شما توقع نداشته باشيد که کسي از اين قبرستان زنده بشود، يا در اين قبر نيم متر در يک متر يا دو متر آنجا اين خبرها باشد! قبر يعني برزخ! وقتي از امام (سلام الله عليه) سؤال مي‌کنند که برزخ چه وقت است؟ فرمود: «الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ»؛ [۲۲] همين که انسان مُرد وارد برزخ مي‌شود، اين قبر است! اما تشريفات فقهی او که مربوط به دنيا و احكام ماست مربوط به همين قبر و گودال است که احکامي دارد، قبله‌اي دارد، غسل و حنوط و امثال آن را دارد، وگرنه شخص همين که مُرد وارد عالم برزخ مي‌شود؛ در برزخ از اين احکام فراوان است. دو نفر که حالا نامشان را هم نمي‌بريم از مسلمان‌هاي معروف صدر اسلام بودند، اينها نسبت به سلمان و أسامه بددهني و غيبت کردند، بعد وقتي خدمت حضرت رسيدند وجود مبارک پيغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود من آثار گوشت را در دهن شما مي‌بينم! عرض کردند يا رسول الله! ما که امروز گوشتي نخورديم! فرمود چرا! اينکه از سلمان و أسامه غيبت کرديد همين است! [۲۳] اين تمثّل است، مستحضريد که ما آياتي داشته باشيم که بگويند ما از جنگل هيضم مي‌آوريم، يا از جاي ديگر موادّ سوخت و سوز مي‌آوريم که نيامده! فرمود که هيضم جهنم خود ظالمين هستند، ﴿وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾. [۲۴] چطور آدم اين آيه روشن و صريح را متوجه نمي‌شود؟! فرمود همين شخصي که ظالم است، اين شخص به صورت هيضم نسوز درمي‌آيد؛ هيضم نسوز مرتّب گرّ مي‌گيرد و مُشتعل هست، اما تمام نمي‌شود. گرچه فرمود: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْجِبَارَةُ﴾، [۲۵] آن «جباره» را گفتند همان بت‌هايي است که مثلاً تراشيدند؛ ولي «وَقُود» آن خود انسان است، «وَقُود» آن آتش‌گيره است. قبلاً در روستاها و شهرها که هيضم مصرف مي‌کردند، چنين مرسوم بود که آن هيضم بزرگي را که دوام بيشتري دارد، آن را کنار اجاق هميشه روشن نگه مي‌داشتند، تا هيضم‌هاي کوچکي را که بعد مي‌آورد براي آشپزخانه، به وسيله هيضم بزرگ آن را روشن کنند، آن آتش‌زنه است يا آتش‌گيره است که آن را مي‌گويند «وَقُود»، «الْوُقُودُ: مَا تُوقَدُ بِهِ النَّارُ». [۲۶] فرمود «وَقُود» جهنم انسان‌هايي هستند که رهبري کفر را به

عهده داشتند، ﴿كَذَابٍ آلِ فِرْعَوْنَ﴾. [۲۷] اینها را قرآن «وَقُود» می‌داند؛ هیزم عادی - افراد عادی - را هم در سوره مبارکه «جن» فرمود: ﴿وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾؛ [۲۸] بعد فرمود شما جهنم را - آتش آخرت را - با آتش دنیا قیاس نکنید، اصلاً آن آتشی است که درخت پرور است، ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾؛ [۲۹] این آتش کار آب را می‌کند! درخت آتشی یعنی چه؟ درخت با آب زنده است، نه با آتش! فرمود این درخت جهنم اصلاً با آتش رشد می‌کند، ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾. حضرت به این دو نفر که حالا اسمشان را نمی‌بریم، فرمود شما که غیبت سلمان و أسامه را کردید، من اثر گوشت را در دهن شما می‌بینم! مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) از وجود مبارک امام باقر و امام صادق (سلام الله علیهما) نقل کرد، فرمود که اگر کسی با دیگری رفاقت کند به این منظور که نقطه ضعف‌های او را پیدا کند که روزی آبروی او را ببرد، این شخص «أَقْرَبُ ... إِلَى الْكُفْرِ» است. [۳۰] جامعه را ما باید آرام و امن نگه بداریم، کار خدایی به عهده خداست؛ نه سؤال قبر تمام شد، نه سؤال برزخ تمام شد، نه سؤال ساهره قیامت تمام شد، نه سؤال جهنم تمام شد، خدا هم فرمود: ﴿وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾؛ [۳۱] کسی جلو نمی‌افتد که ما عقب بیفتیم. کار خدا را به خدا واگذار کنید! اگر کار خدا را به خدا واگذار کردیم داعی نداشتیم که کار خدایی بکنیم، جامعه آرام می‌شود. به ما گفتند راز مردم را حفظ کنید! به پیر می‌کده گفتیم که چیست راه نجات *** بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن [۳۲] ما آسرار مردم را برای چه روشن بکنیم؟ یک وقت است که خودمان می‌خواهیم ترتیب اثر بدهیم و کاری بکنیم، بله! وقتی می‌دانیم این شخص فاسد است به او کار نمی‌دهیم؛ اما حالا آبروی او را ببریم برای چه؟ غیبت او را بکنیم برای چه؟ آنچه از امر به معروف و نهی از منکر بر ما واجب است را که انجام نمی‌دهیم! لذا فرمود: ﴿اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾؛ چه در آیه قبل و چه در این آیه، هر دو جا سخن از توبه است؛ در آیه قبل فرمود: ﴿مَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ [۳۳] این گناهی است که باید توبه کنید. در آیه بعد هم فرمود: ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾؛ ذات اقدس الهی تواب و توبه‌پذیر است، پس معلوم می‌شود که این گناه عظیمی است! در تعبیرات مفسران هم آمده است، کسی که با گمان سخن می‌گوید، یا با گمان در رسانه‌ها چیزی می‌گوید، یا با گمان در رسانه‌های کتبی چیزی می‌نویسد، او اهل سَفَه است، این کار با عقلانیت سازگار نیست. آدم چیزی را که نمی‌داند اقدام بکند، کذب مُخْبِرِ را در درجه اول به همراه دارد و یک سَفَه نفسانی را هم به همراه دارد؛ اگر واقعاً دروغ باشد، افترا را هم در کنار خود دارد. برای پرهیز از کذب مُخْبِرِ، پرهیز از سفاهت و پرهیز از افترا، این آیه فرمود: ﴿اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ﴾. این آیه می‌تواند جامعه را زنده نگه بدارد، سالم نگه بدارد و عقلانی کند، این تعبیرات برای همان جهت است؛ لذا اگر کسی اهل معنا باشد، یا در عالم رؤیا می‌بیند یا در حالت منامیه می‌بیند. قسمت ۷/حجرات/تسنیم

این چگونه آیه سوره مبارکه «مانده» را درمان کند؟ در این آیه فرمود بعضی‌ها یک بیماری دارند تا یک مشکل داخلی پیدا شد، فوراً ارتباط با خارج برقرار می‌کنند و به آنها اطلاع می‌دهند و از آنها کمک می‌گیرند. فرمود اینها کسانی هستند که ﴿يَسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ تَادِمِينَ﴾؛ [۲۲] این در سوره «مانده» گذشت، فرمود آنهایی که مریض هستند تا مشکلی پیدا شد، فوراً خارج می‌گویند شاید اوضاع داخلی برگردد، آنها بیایند ما چرا رابطه خودمان را با آنها قطع بکنیم؟! فرمود اینها مریض هستند، این بیماری را که با آزمایشگاه موش نمی‌شود حل کرد. این با عزت و استقلال و با بیان نورانی حضرت امیر حل می‌شود. حضرت فرمود: «لَا يَمْنَعُ الضِّيمَ الدَّيْلُ»؛ [۲۳] ستم را جز ملّت فرومایه کسی تحمل نمی‌کند. بعد هم فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ

مِنْ حَيْثُ جَاءَ»؛ [۲۴] سنگ را از آنجا که آمد برگردان، به کسی سنگ نزن؛ اما سنگ‌خور هم نباش. این علی است! قرآن و عترت، قرآن و عترت، یعنی همین! فرمود به کسی سنگ نزنید؛ اما «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»، این بیان نورانی حضرت است در نهج. سنگ را از آن جایی که آمد برگردانید، همین!

قسمت معارج / ۸ / تسنیم

ببینید این دید با آن دیدی که می‌گوید: «فَأَفْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ»، نتیجه‌اش همان دعای ماه مبارک رمضان است که «اللَّهُمَّ أَعْنِ كُلَّ فَقِيرٍ»، «اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ»، «اللَّهُمَّ أَفْضِ دِينَ كُلِّ مَدِينٍ»، این می‌شود: «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ» اگر این برای بشریت است، این است، این را می‌گویند تفسیر قرآن به قرآن. تفسیر قرآن به قرآن این نیست که ما این آیه را بررسی کنیم، المعجم را جلو بگذاریم، کلمات این آیه را بررسی کنیم، مشابه این را در آیات دیگر! اینکه از هزار سال قبل تا حالا که همین طور بوده است، این که المیزان نمی‌خواهد. این با اینکه هیچ کلمه‌ای در اینجا به هم ربط ندارد، می‌شود تفسیر قرآن به قرآن. چگونه این «ذِكْرَى لِلْبَشَرِ» است، حقوق بشر است و ما همه داریم خودمان را دعا می‌کنیم؟ ببینید اگر این آقا می‌گوید که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حیات و ممانتش یکی است و از آن دعای حرم نبوی کمک می‌گیرد، معلوم می‌شود که خود را مجاز می‌داند که بگوید که الآن هم اگر کسی وارد بحث تفسیری شد کلمات اهل بیت شد که با کلمات پیغمبر یکسان است، این وارد اتاق فکری پیغمبر شد، این باید صدقه بدهد. آن وقت می‌داند که چه کار بکند! این برای خودش برنامه‌ریزی می‌کند.

۱۵/مجادله/تسنیم

فرمود شما سه دایره حلقه‌وار ترسیم بکنید، این مال را سنگر اول قرار بدهید، جان را سنگر دوم قرار بدهید، دین را در آن هسته مرکزی قرار بدهید. فرمود مال را برای حفظ جانتان می‌خواهید، آبرویتان تأمین است زندگی‌تان تأمین است، «فَأَجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ»؛ این مال را سنگر قرار بدهید که جانتان محفوظ باشد و اگر آن حادثه و رخداد تلخ جلوتر آمد، «فَأَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ»؛ این جانتان را در سنگر قرار بدهید که در این سنگر دوم جانتان فداکاری کند و دینتان که پشت این سنگر هست محفوظ بماند. وقتی شهید شدید دیگر کسی نمی‌تواند دین را از شما بگیرد، آن وقت اول فوز و راحتی شماست. تمام ناراحتی‌ها برای این طرف است، بعد احساس حیات می‌کنیم. مشکلتان این است که ما این حرف‌ها را باور نکردیم، این انقلاب را همین عزیزان باور کردند. این ذکرهای عمومی، تسبیحات اربعه و اینها که همیشه هست، ثوابش هم مشخص است؛ ما این روایات را بررسی کردیم که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سربازانش و نظامیان، اینها که می‌رفتند به طرف احد، چه می‌گفتند؟ به طرف جنگ بدر چه می‌گفتند؟ به طرف جنگ حنین چه می‌گفتند؟ در روایات دارد که گاهی به دستور حضرت می‌گفتند: «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ» [۲۹] «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را هم می‌خواندند. خود ما هم در راهپیمایی این کار را می‌کردیم. دوستانی هم که با ما بودند در راهپیمایی‌ها چه ذکر می‌گوئیم؟ می‌گفتیم در بدر این طور می‌گفتند در احد این طور می‌گفتند، در حنین این طور می‌گفتند. حالا فردا که همه در راهپیمایی می‌خواهید شرکت بکنید این است. حالا آن مسائل جزئی قابل حل است؛ اما شما ببینید دشمن صف بسته که - معاذ الله - با دین مبارزه کند. اگر - خدای ناکرده - این دین آسیب ببیند رفت که رفت! چندین مسجد در اسپانیای فعلی و اندلس سابق بود،

الآن شده کلیسا. همان طوری که باطل «بموت بترک ذکره»، حق مسلم هم «بموت بترک ذکره»، اینها جلوی چشم ماست. این طور نیست که قصه‌ای باشد که بگوییم تاریخ بیهقی گفته، سند دارد یا سند ندارد؟ نخیر! همه این مساجد الآن شده کلیسا. پس می‌شود مسجد ویران بشود، بشود کلیسا. معلوم می‌شود که پس می‌شود قرآن برود کنار و - معاذالله - چیزی دیگر بیاید. حالا خدا به مسئولین ما به دیگران هم توفیق بدهد هم درک صحیح بدهد هم ﴿فَأَفْسَحُوا يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ بدهد که هم تولید را، هم اشتغال را، هم دین را جدی بگیرند که - انشاءالله - این امانت را انسان به دست صاحب اصلی‌اش بدهد. قسمت ۱۵/مجادله/تسنیم

آن روز از نهج‌البلاغه خواندیم؛ این روایت یعنی در همین جانهج‌البلاغه آوردیم و خواندیم؛ حضرت نماز را ذکر می‌کند، روزه را ذکر می‌کند، امانت را ذکر می‌کند، فرمود این امانت مالی، چیزی است که خدای سبحان آن را بر آسمان و زمین عرضه کرد و آنها گفتند ما نمی‌توانیم بیت‌المال را حفظ کنیم. [۳۰] اینکه می‌بینید یا سر از اختلاس یا سر از نجومی یا سر از جای دیگر در می‌آورد برای همین است. اگر انقلاب اسلامی شد و ما در کشور روح و ریحان به سر می‌بریم، این کشور معطر شده است، هیچ تردیدی نیست آنها که شامه سالم دارند بدون تردید بوی عطر در این مملکت می‌شنوند، ما در زیارت وارث و غیر وارث چه می‌خوانیم؟ به ما گفتند این زیارت را بخوانید، اینکه مخصوص سیدالشهداء نیست، گفتند کسانی که در راه خدا شهید شدند، شما در کنار قبر آنها بایستید و بگویید: «طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ»، [۳۱] این کشور به برکت خون شما طیب و طاهر شد، اینها برای چه کسی هست؟ «الي يوم القيامة» این زیارت هست، اینکه مخصوص وجود مبارك حضرت نیست. ما الآن درباره زیارت قبور همین را می‌خوانیم؛ اگر کشوری به برکت خون‌های پاک شهدا طیب و طاهر شد که شد، قرآن از کشور طیب و طاهر چه خبر می‌دهد؟ می‌فرماید: ﴿وَ الْأَبْدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾؛ [۳۲] ایران باید میوه طیب و طاهر بدهد. مگر یک چیز آسانی است که آدم چند هزار شهید بدهد! از صدر اسلام تا حالا این حرف نوبر است! این عزیزان و این جوان‌ها دعا می‌کردند که شربت شهادت بنوشند! این زیارت‌نامه برای چه کسی هست؟ این زیارت‌نامه مکتب ما امامیه است: «طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ». ایران طیب و طاهر شد، این صغرا؛ کبرای آن را قرآن معین می‌کند و صغرای آن را اهل بیت. آن ثقل اکبر، کبری را می‌گوید این ثقل اصغر، صغری را می‌گوید. فرمود: ﴿وَ الْأَبْدُ الطَّيِّبُ﴾ این جمله خبریه است که به داعی انشاء القا شده است؛ یعنی اخراج کنید از این سرزمین میوه طیب و طاهره را بیرون بیاورید، طهارت، امنیت، عدالت و پاکی و نزدیدن را ﴿وَ الْأَبْدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ﴾؛ یعنی قرآن می‌خواهد فقط خبر بدهد؟ این دیگر تعلیم کتاب و حکمت نشد! این جمله‌های خبریه غالباً به داعی انشا القا شده؛ یعنی شما که در یک کشور شهید داده زندگی می‌کنید، سعی کنید میوه طیب و طاهر و امنیت بدهید. حالا اگر به دیگری نمی‌دهید لااقل در مال بیت‌المال تصرف نکنید، ﴿وَ الْأَبْدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ﴾ البته ﴿بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾. ما اگر باور کردیم، چه اینکه باور می‌کنیم شهید، طیب و طاهر است و نه تنها خودش طیب و طاهر است، کشور را طیب و طاهر می‌کند؛ همین است. فرمود اینها همه اهل نماز شب هستند. قسمت ۴/ذاریات/تسنیم

بنابر این وقتی انسان تلاش و کوشش کرد که ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ بشود. سرمایه‌داری که در بین مسلمین بود در خصوص انصار بود نه مهاجر، آن هم نه سرمایه‌داری معروف زیاد؛ برای اینکه مسلمین آن روز، سرمایه‌دار معروف آن چنان نبودند. اگر کسی اهل تکاثر و سرمایه‌داری بود یا مشرک بود یا جزء یهودی‌ها، وگرنه انصار در آن روز سرمایه‌ای آن چنان نداشتند و این آیه مبارکه هم دفعاً و رفعاً جلوی «تداور بین الأغنیاء» را می‌گیرد و می‌فرماید به فقرا بدهید! حالا هم که می‌خواهید به فقرا بدهید این چنین است و این هم اختصاصی به مسلمین ندارد، هر کسی که مأمور است مال فقرا را به فقرا بپردازد این چنین است؛ خواه مسلمین، خواه امام مسلمین.

اما درباره خصوص خمس یا «فیء» که محلّ بحث است و این آیه محلّ بحث هم همان را در بردارد که فرمود: ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ مشابه این روایاتی است که در جوامع روایی ما آمده، این روایات را هم مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کافی نقل کردند، هم مرحوم صدوق؛ منتها کاری که مرحوم کلینی کرد این است که چون مرحوم کلینی هم اصول دین نوشت و هم فروع دین و از نظر تنظیم هم خیلی دقیق‌تر از مرحوم صدوق و بعد مرحوم شیخ طوسی است چون آنها تنظیم و این تبلیغ را تقریباً از مرحوم کلینی آموختند مرحوم کلینی بحث «فیء» و انفال و خمس را در فروع دین ذکر نکرد؛ یعنی این کافی که هشت جلد است، جلد اول و دوم مربوط به اصول است، جلد هشتم روضه کافی است که مواعظ و قصص و این‌گونه از مسائل است، جلد سوم تا هفتم این پنج جلدش فروع کافی است از طهارت تا دیات. مرحوم کلینی بار خمس و مسئله «فیء» و انفال را در فروع کافی ذکر نمی‌کند در اصول کافی ذکر کردند؛ ولی زکات را در فروع کافی ذکر می‌کند سرّش این است که خمس تقریباً جزء شئون امامت است در «کتاب الحجّه کافی» وقتی بحث امامت را، احکام امامت را، اوصاف امام را، شرایط امامت را، وظایف امامت را، اختیار امامت را تبیین می‌کند، آنجا مسئله «فیء» و انفال و خمس را ذکر می‌کند. این نشان می‌دهد که خمس یک امر ولایی است، این یک امر حکومتی است مخصوص امام است و جزء کارهای امامت امام است.

در کتاب شریف اصول کافی جلد اول؛ یعنی بعد از اینکه بحثهای توحید و مانند آن به پایان رسید «کتاب الحجّه» شروع شد، آخرین باب آن این است که «بَابُ أَنَّ الْأَيْمَةَ عَ كُلِّهُمْ قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى هَادُونَ إِلَيْهِ»؛ [۹] بعد از این دو باب دیگر دارد: یکی اینکه «بَابُ صَلَاةِ الْإِمَامِ (عَلَيْهِ السَّلَام)»؛ [۱۰] یکی هم «بَابُ الْفَيْءِ وَ الْأَنْفَالِ وَ تَفْسِيرِ الْخُمْسِ وَ حُدُودِهِ وَ مَا يَجِبُ فِيهِ» [۱۱] اینکه شما می‌بینید مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید، جریان حضرت عبدالعظیم حسنی (سلام الله علیه) را به حضور امام دهم مشرّف می‌شود (سلام الله علیه) و عرض عقیده می‌کند، عقاید خودش را به امام زمان خود عرضه می‌کند و امام زمانش می‌فرماید این عقاید حق است بر همین عقیده باش! در آن عرض عقیده حضرت عبدالعظیم (سلام الله علیه) مسئله اصول دین هست و درباره مسئله فروع دین، سخن از نماز و زکات و حج و مانند آن است؛ ولی اصلاً سخن از خمس نیست. عده‌ای به زحمت افتادند که خمس چطور شد؟ چرا حضرت عبدالعظیم اسم خمس را نمی‌برد و با این وجود حضرت هادی (سلام الله علیه) می‌فرماید: این عقیده حق است بر همین عقیده باش «تَبَتَّكَ اللهُ» [۱۲] خمس چطور شد؟ به زحمت افتادند که آیا خمس داخل در زکات است و هم اینکه حضرت عبدالعظیم فرمود: من

معتقد به زکاتم، همین کافی است؛ یا نه، خمس داخل در مسئله امامت است، اگر کسی معتقد به امامت باشد معتقد به خمس و «فیء» و انفال هم هست؛ چون اینها اموال امام‌اند.

علی‌ای حال این دو باب را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در پایان اصول کافی ذکر کرد نه در بخشهای فروع کافی: یکی «بَابُ صَلَاةِ الْإِمَامِ (علیه السلام)» است؛ یکی هم «بَابُ الْفَيْءِ وَ الْأَنْفَالِ وَ تَفْسِيرِ الْخُمْسِ» است. ملاحظه فرمودید، در باب زکات، حرف قرآن کریم این است که ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾؛ بعد فرمود: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [۱۳] و آنهایی هم که به این آیه عمل کردند، باز هم در همان سوره مبارکه «توبه» هست که عده‌ای هستند: ﴿يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ﴾؛ [۱۴] یعنی بعضی‌ها هستند که آنچه انفاق می‌کنند برای تقرب به «إلی الله» هست؛ منتظر صلوات پیامبرند که پیامبر بر اینها درود بفرستد و مانند آن.

در این «بَابُ صَلَاةِ الْإِمَامِ (علیه السلام)» چندتا روایت است؛ چون این روایات فراوان است مضمون آنها مشترک است؛ اگر بعضی از اینها ضعیف‌اند، بعضی دیگر تأمین می‌کنند و اما این روایت گرچه مرفوعه هست؛ ولی مضمون آن در روایات دیگر هم هست. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ»؛ این کفر ولایی است نه کفر اعتقادی؛ نظیر آنچه که در ذیل مقبوله آمده است که ردّ بر حاکم شرع، ردّ بر امام است و ردّ بر امام به منزله ردّ بر خداست و ردّ بر خدا شرک است. [۱۵] این شرک یا کفر عملی است نه کفر اعتقادی و نظیر آنچه که درباره «ترک حج» آمده است یا «ترک صلوات» آمده است. «مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ إِنَّمَا النَّاسُ يَحْتَاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمْ الْإِمَامُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ مردم محتاج‌اند که امام قبول بکند، چرا؟ برای اینکه خدا فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [۱۶] اینها ناپاک‌اند به وسیله صدقه پاک می‌شوند و صدقه را تا امام نگیرد اینها ظاهر نمی‌شوند، گرچه یکی از کارهای ائمه (علیهم السلام) همان تزکیه است که ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ﴾، [۱۸] یکی از راههای تزکیه هم، دستور پرداخت زکات و دریافت زکات است؛ اما آنچه که انسان را پاک می‌کند مستقیماً همین عمل است که به دستور آنها پاک می‌کند. قسمت ۶/حشر/تسنیم

﴿وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾ آیاتی که مصرف مال را بیان می‌کند سه گروه است: آیات خمس، آیات انفال و آیات غنیمت و آنچه که در آیه زکات مطرح است، گرچه طایفه چهارم هست؛ ولی دیگر سخن از مسئله «فیء» و انفال نیست، به انضمام آن طایفه می‌شود چهار طایفه. مسئله خمس و مسئله انفال در سوره مبارکه «انفال» است، آیه اول سوره «انفال» همین جریان انفال را ذکر می‌کند که ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ سؤال می‌کنند که انفال را چگونه باید توزیع کرد؟ انفال شامل «فیء» و غیر «فیء» می‌شود، درآمدهای عمومی است؛ چون مال در اسلام به چند قسمت تقسیم می‌شود: یک قسم برای دولت است، یک قسم برای مردم است، یک قسم برای اشخاص؛ برای اشخاص همان است که هر کسی با دسترنج خود فراهم می‌کند، این مال شخصی است که هر کسی با دسترنج خود فراهم می‌کند یا ارث می‌رسد یا به او هبه می‌کنند یا مانند آن. مال ملّت و مال امّت همان است که می‌گویند «فیء للمسلمین» که این اختصاصی به شخص معین ندارد، اراضی «مفتوحة عنوة» و مانند آن می‌گویند «فیء للمسلمین»، اینها برای ملّت‌اند نه برای شخص معین؛ منتها برای حفظ نظام و لای المسلمین، ولی حفظ و تنظیم و توزیع است. قسم سوم اموال دولتی است که اصلاً مال اشخاص نیست، نه مال شخص است نه مال امّت و ملّت. انفال؛ نظیر آنچه که به نام دریاها و کرانه‌ها و کناره‌های دریا و

موات و جنگلها و اینگونه از امور، «وارث من لا وارث له» یا قطایع و سفایای سلاطینی که رخت بر بسته‌اند یا زمینی که «انجلی علی أهلها»، اینها نه برای شخص است نه برای امت و ملت، فقط برای دولت اسلامی است برای امامت است و برای شخص ولیّ مسلمین، ولایت شخص ولیّ مسلمین است نه برای شخص او. خمس هم از همین قبیل است، خمس اینچنین نیست که این بیست درصد برای شخص معین باشد یا برای امت اسلامی باشد این برای امام است برای مقام دولت است؛ آن هم اختلاف نظر هست که آیا کسانی که در زمان غیبت به سر می‌برند، شخصیت حقیقی آنها که هیچ سهمی ندارد، شخصیت حقیقی آنها یک فرد عادی است و این اموال برای شخصیت حقیقی آنها نیست و گرنه ارث می‌بردند و به دیگران ارث می‌دادند، سخن از شخصیت حقوقی آنهاست؛ یعنی امامت آنها. آیا امامت اینها و ولایت اینها و رهبری اینها؛ یعنی این جهت، این شخصیت حقوقی، مالک این اموال است یا متولیّ این اموال؟ اگر امام معصوم (سلام الله علیه) باشد شخصیت حقوقی آن امام؛ یعنی امامت، مالک اموال است؛ یعنی مالک انفال است، مالک «فیء» است، مالک خمس است و ماند آن، و اما اگر امام معصوم نباشد شخصیت حقوقی این ولیّ مسلمین نه شخصیت حقیقی او، متولیّ اخذ، حفظ، صرف و توزیع عادلانه اوست؛ مثل اموال موقوفه که متولیّ، ولیّ اخذ و حفظ و توزیع است نه مالک، متولیّ در توزیع و حفظ و اخذ و صرف نقش دارد، و گرنه ملک متولیّ نیست. این کسی که رهبر مسلمین است مالک وجوهات نخواهد شد، ولیّ وجوهات است متولیّ وجوهات است، جهت حقیقی که برای انمه (علیهم السلام) است آنها مثلاً مالک‌اند.

﴿مَا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾؛ این «ذی‌القربی»؛ یعنی انمه (علیهم السلام) که به جای رسول می‌نشینند، آنها در حقیقت شخصیت حقوقی آنها برای اینهاست، اگر این «لام»، «لام» ملکیت باشد و درباره نایبان آنها، آنها متولیّ این کارند نایب این کار نایب مالک حقیقی‌اند و ولیّ در اخذ و صرف‌اند. ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ این ﴿لِلَّهِ﴾ هم تیرکاً اخذ نشده است گرچه نامش همهجا با برکت است اما این برای بیان سهم است.

پس در اینجا اشخاص دیگر یتاما و مساکین و مانند آن اصلاً سهمی ندارند و چون آنچه که برای رسول است به امام معصوم بعدی (علیه السلام) می‌رسد و برای شخصیت حقوقی است، امام معصوم بعدی هم جانشین رسول اکرم هست و مالک انفال خواهد بود؛ این می‌شود مالهای دولتی که اصلاً کاری به مردم ندارد؛ منتها ولیّ مسلمین چون معصوم است مال دولتی را به سود اسلام و مسلمین صرف می‌کند. پس مال در اسلام به سه قسم تقسیم می‌شود مال شخصی، مال عمومی و مال دولت که برای نظام اسلامی است.

آن‌گاه درباره انفال اینچنین آمده است و «فیء» چون قسمی از انفال هست و حکم جدا دارد برای او حکم جداگانه یاد می‌کنند. اما غنیمت که در بحث قبل اشاره شد حکم آن از هر دوی اینها فرق می‌کند و جداست؛ آیه ۴۱ سوره «انفال» این است که ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّنْفِيهِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ غنیمت اختصاصی به غنایم جنگی ندارد؛ یعنی آنچه که شما بهره بردید مصداق کاملش البته غنایم جنگی است. در غنیمت همه اینها مال امام نیست؛ بلکه چهار پنجم آن برای همانهایی است که مقاتله کردند و مانند آن، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و «ذی‌القربا» و یتاما و مساکین و «وابن‌السبیل» است که این می‌شود بیست درصد و این غنیمت چون مهم است، خدا هم برای اثبات او تأکیدات فراوانی کرده است، هم آنهایی که این مالها را نمی‌پردازند و اکتناز می‌کنند آنها را تهدید کرده است، برای اهمیت این

مسئله، اول فرمود: ﴿وَاعْلَمُوا﴾ این کلمه ﴿وَاعْلَمُوا﴾ نشانه اهمیت مطلب است؛ بعد با جمله اسمیه و حرف تأکید یاد کرد، دو؛ و در پایان فرمود: ﴿إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ﴾، سه؛ این سه نکته تأکیدی نشانه اهمیت مسئله پرداخت خمس است. ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ﴾ که سه نکته تأکیدی در همین جمله هست.

درباره زکات این چنین نیست، درباره زکات سهمی هم برای خدا هست؛ اما آنجا نه به عنوان «الله»؛ بلکه به عنوان «فی سبیل الله»؛ چون درباره زکات سخن از اوصاف بودن و مانند آن هست، برای اینکه ذات اقدس الهی منزّه از این گونه از اموال هست؛ لذا فرمود «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلَّهِ»، چه اینکه رسول و ذی القربی (علیهم الصلاة و علیهم السلام) هم سهمی از زکات ندارند. آیه شصت سوره «توبه» مصارف هشت گانه را ذکر می کند: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَىٰ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾؛ این مؤلفه قلوبهم که یکی از مصارف هشت گانه زکات اند، نه برای آن است که واقعا قلب اینها با مال با مسلمین یکسان بشود که با آیه: ﴿لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بِينَ قُلُوبِهِمْ﴾ [5] منافی باشد؛ بلکه برای تقلیل عداوت اینهاست تا اینها کمتر کارشکنی بکنند و مانند آن؛ نشانه آن این است که با این «مؤلفه قلوبهم»، همان کفرشان تبدیل به نفاق شد، نوعاً این طور بود. اینها قبل از فتح مکه و دریافت این سهم «مؤلفه قلوبهم» کافر بودند، بعد هم منافق شدند، نوعاً این چنین بودند. ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَىٰ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ که این «فی سبیل الله» برای همیشه هست، زکات هم برای همیشه خواهد بود.

پس توزیع اموال را گاهی به صورت «فیء»، گاهی به صورت انفال، گاهی به صورت خمس، گاهی هم به صورت زکات مشخص کرده است و کسانی که این وجوه شرعی را نمی پردازند در همین سوره «توبه» تهدید کرده است؛ آیه ۳۴ سوره «توبه» این است که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ آن بهشت فروشی ها و آن توبه فروشی ها و آن شفاعت فروشی ها و مانند آن که در دربار دیگران بود، در کلیسا و گنبد بود، زمینه این گونه از آیات را فراهم کرده است. فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَخْتِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾، چه موقع عذاب الیم هست؟ ﴿يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾؛ همانهایی که مال بی جهت می گیرند، همانهایی که مال را باید بپردازند، ولی اکتناز می کنند و نمی پردازند؛ می فرماید این مال به صورت یک اسکناس یا سگه غیر قابل سوختن در می آید، اگر پول است به صورت یک اسکناس نسوز در می آید، اگر سگه است به صورت یک سگه گذاخته نسوز در می آید. سگه ای است که با آن حرارت ﴿بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا﴾ در آن حرارت هزارها درجه و بالاتر از حرارت های شمس و مانند آن، گذاخته می شود؛ ولی آب نمی شود چه اینکه اسکناس در آنجا مشتعل می شود ولی نمی سوزد؛ همان پولی که قبلاً به دست یک انسان خیر بود و در راه خیر صرف کرد، همان پول را یک انسان خیر می بیند که به صورت روح و ریحان و به صورت گل در آمده و همان پولی که بعدها به دست یک انسان مُکنتز و ذخیره کننده و مُحتکر در آمده، این شخص محتکر می بیند همین پول است که به صورت فلز گذاخته در آمده؛ چون وضع قیامت غیر از وضع دنیا است. مکانی

که صدها بار و هزارها بار اماکن گوناگون در آن مکان ساخته شده است، گاهی می‌کده شد، گاهی مسجد شد، گاهی مدرسه شد، گاهی خیابان شد، گاهی بیابان شد، آن روزی که **﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾** همه همان مکان را در وضع خاص خود در حالت واحده می‌بینند و این مکان در حالت واحده هم برای همه یا شفاعت می‌کند یا شکایت می‌کند یا گواهی می‌دهد و مانند آن. در حال واحده مکان به صور گوناگون در می‌آید خلاصه چنین عالمی است. قسمت ۵/حشر/تسنیم

وحدت جامعه

معنای **﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾** این نیست که همه شما اهل قرآن باشید؛ معنایش این نیست! معنای آن این نیست که همه شما مسلمان باشید، همه شما به قرآن و تقلین عمل کنید؛ معنای آن این است که همه شما با هم بفهمید؛ **﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾** با هم این طناب را بگیرید، نه تک تک، با هم که گرفتید یکدیگر را درک می‌کنید. این سمینارها، کنگره‌ها، کنفرانس‌ها گوشه‌ای از همین راه است. بحثهای گروهی، کارهای گروهی، کارهای تحقیقی این است، با هم بفهمید؛ نه یعنی همه مسلمان باشید، حالا همه مسلمانید و مشکلی هم حل نشد؛ چون بی هم مسلمانیم نه با هم، بی هم قرآن را گرفتیم نه با هم، این با هم گرفتن غیر از تک تک گرفتن است، وقتی با هم گرفتیم به افکار یکدیگر احترام می‌گذاریم، هرگز خودمان «میزان العقائد و الأعمال» نمی‌شویم. اگر چند کلمه درس خواندیم و عالم شدیم اولین روزی است که خود را بدهکار می‌دانیم نه طلبکار. اگر کسی «فارغ التحصیل» شد از حوزه یا دانشگاه و خود را طلبکار دید او باید دوباره برگردد حوزه یا دانشگاه و درس را از نو شروع کند. اگر کسی خود را بدهکار دید و به افکار دیگران احترام گذاشت و گفت این نعمتی که خدا به من داد اولین روز مسئولیت من است که باید من خدمتگزار مردم باشم، این است که هیچ مشکلی پیش نمی‌آید، او حق حوزه یا دانشگاه را ادا کرده است این با هم فهمیدن، یعنی این حرفه‌ایان را کنار هم بگذارید؛ وقتی کنار هم گذاشتید، آن‌گاه خیلی از مشکلات حل می‌شود. **﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾**؛ یعنی با هم بفهمید، نه هر کسی در راه خودش زحمت بکشد و دیگری را به حساب نیاورد و توقع داشته باشد که دیگری زیراکس گرفته او باشد، مثل او فکر بکند، این نخواهد شد. [۲۲] یک راه دارد و آن با هم فهمیدن است و گرنه فهم‌های بی هم را نمی‌شود با هم گره زد. اگر با هم فهمیدیم، هم برهان، ظواهر دینی را تأیید می‌کند و هم هر دو راه ریاضت «حارثة بن مالک» ها را و هم راه «حارثة بن مالک» راه حکیم و متدین را.

پس یک راه دارد که این مثلث با هم ساخته بشود، وگرنه از جای دیگر بیآوریم، مثلث درست کنیم، هرگز تثلیث، تثلیث است توحید نخواهد شد فرمود: **﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾** با هم بفهمید. دوتا طلبه که بحث می‌کنند با هم می‌فهمند نه بی هم؛ اما یک طلبه که در اتاقش مطالعه می‌کند دیگری در اتاقش، بی هم قرآن را فهمیدند نه با هم. قسمت ۲۳/حشر/تسنیم بنابراین فرمود این طور نیست که اگر وضع مالی‌اش خوب بود مورد عنایت الهی باشد. ما می‌رویم در وسط همان نعمت اینها را می‌خواهیم بگیریم. به ما هم هشدار داد فرمود این نعمت‌هایتان را حفظ کنید و خدا عذاب‌های او همه‌اش سیل و زلزله و صاعقه و شهاب‌سنگ و اینها نیست. عذاب اختلاف هم هست. در سوره مبارکه «انعام» ملاحظه بفرمایید که

عذاب‌ها را که ذات اقدس الهی می‌شمارد؛ آیه ۶۱ سوره مبارکه «انعام» این است که تهدید می‌کند، فرمود اگر - خدای ناکرده - در برابر نعمت الهی، نظام الهی، قول خدا و پیغمبر بیراهه رفتید بدانید: ﴿هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾، به چند نحوی می‌تواند یک ملت را بگیرد؛ ﴿وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً﴾، فرشتگان فراوانی را حافظ شما قرار می‌دهد. ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾. بعد فرمود اگر - خدای ناکرده - بیراهه رفتید آیه ۶۵: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ﴾، این شهاب‌سنگ‌ها این صاعقه‌ها اینها بیاید، یک؛ ﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾، زمین‌لرزه روی گسل‌های خاص زمین، این دو. بدتر از زمین‌لرزه و بدتر از شهاب‌سنگ، این عذاب سوم است: ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُدْخِلَكُمْ فِي جُفُوفٍ مِّنْ بَعْضِ الْأُمَمِ﴾؛ اختلاف داخلی می‌اندازم که به جان هم بیفتید.

ببینید اختلاف دو قسم است: یک اختلاف در اثر مال است، یک اختلاف در اثر عقیده‌های شخصی است اینها با نشست و با کنگره و با این همایش‌ها و با نصیحت‌ها و با کتاب نوشتن‌ها حل می‌شود، اینها حل می‌شود، برای اینکه این اختلاف، اختلاف نظر است وقتی جمع‌بندی شد رامحلی پیدا می‌شود. یک اختلاف مثل غده بدخیم سرطان است که خدا فرمود من اینها را به جان هم انداختم، آن را با چه می‌خواهیم حل کنیم؟ آن را با کنگره و نشست و هفته وحدت و اینها حل می‌شود؟! آن فقط با ناله و اشک حل می‌شود. آنکه با هفته وحدت حل نمی‌شود. اگر - خدای ناکرده - اختلاف عذابی بود که او در بین ما انداخت، این فقط با ناله و توبه حل می‌شود. درباره یهودی‌ها و مسیحی‌ها در سوره مبارکه «مائده» فرمود من همه اینها را به جان هم انداختم. این عذابی است هم درباره یهودی‌ها هم درباره مسیحی‌ها؛ منتها درباره مسیحی‌ها کمی نرم، درباره یهودی‌ها کمی تند. درباره مسیحی‌ها دارد که ﴿فَاعْرِضْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [۱۵] درباره یهودی‌ها که بدخیم‌اند فرمود: ﴿وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [۱۶] ما را هم در این بخش سوم تهدید کرد که گاهی زلزله گاهی شهاب‌سنگ گاهی هم اختلاف: ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُدْخِلَكُمْ فِي جُفُوفٍ مِّنْ بَعْضِ الْأُمَمِ﴾. اینکه با هفته وحدت حل نمی‌شود. آن اختلاف علمی، آن اختلاف نظر، آن اختلاف ممشا، آن اختلافات فکری، اینها با گفتگو و قدر مشترک گرفتن حل می‌شود؛ اما - خدای ناکرده - اگر بیراهه رفتیم تماماً عمداً در برابر قرآن و عترت ایستادیم، این خطر سوم است، فرمود من اینها را به جان هم می‌اندازم. این عذاب‌ها هم از سبک به سنگین شروع شده است. سبک‌هایش این است که فرمود: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ﴾، حالا شهاب‌سنگ آمده مگر چقدر از بین می‌برد؟! ﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾، زلزله آمده، چقدر از بین می‌برد؟! اما اختلاف ملتی را به جان هم می‌اندازد: ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُدْخِلَكُمْ فِي جُفُوفٍ مِّنْ بَعْضِ الْأُمَمِ﴾، پس فرمود ما یهودی‌ها را به جان هم انداختیم، مسیحی‌ها را به جان هم انداختیم، گفتیم گفتیم گفتیم همه آیات را آوردیم اثر نکرد، اینها را به جان هم انداختیم. اینجا هم فرمود اگر بیراهه رفتید یا راه کسی را بستید، شما را به جان هم می‌اندازیم: ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُدْخِلَكُمْ فِي جُفُوفٍ مِّنْ بَعْضِ الْأُمَمِ﴾. این می‌شود اختلاف، می‌شود عذاب داخلی. قسمت ۲۳/حشر/تسنیم

نتیجه گیری

از آنجا که عمل، ملاک ارزشمندی انسان در مرحله دنیا می‌باشد، هر آنچه انسان از مراحل شناخت حسی و تجربی و اندیشه و عقل می‌یابد بایستی در این وهله از زندگانی خود به ورطه آزمایش بگذارد یعنی اجرا و اقدام که ما حاصل کلیه مراحل شناخت و عقاید و باورهای اخلاقی وی را تشکیل میدهد.

دنیا مرحله ایست که عمل موثر است و حساب کامل و رادع نیست و آخرت مرحله ایست که عقاب و پاداش است و دیگر عمل جایگاهی ندارد .

احکام عملی و فقه اسلامی در واقع باید نیاید های مرحله اجرا و اقدام می باشند که در قالب احکام ۵ گانه و عبادات و معاملات به راهنمایان دینی ما ابلاغ گردیده است و غیر مجتهد موظف است از آن تقلید نماید .

سلامت و نظام اجتماعی نیز به تبع از عمل و اقدامات فردی حاصل خواهد شد تا زمینه های وحدت ، اتحاد و یگانگی جامعه را ایجاد نماید .